قال: لو أنّ احداً منهم اذا مات فكانّما مات ما فی السّماء الدُّنیا من فضله علی الله و ان شئت ازیدک؟ قلت: نعم یا رسول الله زدنی. قال: یا اباذرٍّ لو انَّ احدهم یؤذیه قملةٌ فی ثیابه، فله عندالله اَجرُ اربعین حجّةً، و اربعین عُمرةً، و اربعین غَزوةً و عِتقُ اربعین نَسمةً من ولد اسمعیل، و یدخل واحدٌ منهم اثنی عشر الفاً فی شفاعته.

فقلت: سُبحان الله! فقال النّبی: اَتعجبُون من قولی؟ و ان شِئتم حتّی ازیدکُم؟ قال ابوذرٍّ: نعم زدنا فقال النّبیُّ: یا اباذر لوان احداً منهم اشتهی شهوةً من شهوات الدُّنیا فیصبرُ وَ لا یطلُبها، کان له من الاجر بذکر اهله. ثمّ یغتمُّ و یتنفسُّ، کتب الله له بکلّ نفسٍ الفی الف حسنةٍ و محی عنه الفی الف سیّئةٍ و رفع له الفی الف درجةٍ و ان شئت حتّی ازیدک یا اباذر؟ قلت: حبیبی یا رسول الله زدنی قال: لواحدٍ منهم یصبِرُ مع اصحابه، لا یقطعهم و یصبر فی مثل جُوعِهم و فی شدّة غَمّهم، کان له من الاجر کاجر سبعین ممّن غزا تبوک. و ان شئت حتی ازیدک؟

قلت: نعم زدنا قال: لو اِنَّ احداً منهم یضع جَبینه علی الارض، ثمّ یقول: آه فَتَبکی مَلائِکةُ السّماء السّبع لِرَحْمتهم علیه، فقال الله: یا مَلائِکَتی ما لکم تَبکون؟ فتقول: یا الهنا لا نَبکی؟ و ولیّک علی الارض یقول فی وجعه (آهَ) فیقول الله: یا مَلائِکَتی اشهدوا أنتم آنّی راض عن عبدی بالّذی یصبر فی شدّةٍ و لا یطلب الرّاحة. فیقول. مَلائِکَتی: یا الهنا و سَیِّدنا لا تضرُّ الشِدَّةُ بعبدک و ولِیِّکَ، بعد ان یقول: هذا القول فیقول: یا مَلائِکَتی انَّ ولیّی عندی کمثل نبیٍّ من انبیائی، و لو دعانی ولیّی و شَفع خلقی شفَّعته فی اکثر من سبعین الفاً، و لعبدی و ولیّ فی جنّتی ما یتمنّی. یا مَلائِکَتی و عزّتی و جلالی لانا ارحم بولیّ، و انا خیرٌ له من المال للتّاجر، و الکسب للکاسب و فی الاخرة لا یعذَّب ولیّ و لا خوف علیهم.

ثمّ قال رسول الله: طوبی لهم یا اباذرٍّ، لو احد منهم یصلّی رکعتین فی اصحابه افضل عندالله من رجل یعبدالله فی جبل لبنان حتّی عمر نُوحٍ. و ان شئت حتی ازیدک یا اباذر؟ لو ان احداً منهم یُسبِّحُ تسبیحةً،

خیرٌ له من ان یصیر معه جبال الدّنیا ذهباً، و نظرةٌ الی واحدٍ منهم اَحَبُّ من نظرةٍ الی بیت الله الحرام، و لو احدٌ منهم یموت فی شدّةٍ بین اصحابه، له اجر مقتولٍ بین الرُّکن و المقام، و له اجرٌ من یموت فی حرم الله و یدخله الجنّة. و ان شئت ازیدُک یا اباذر؟ قلت: نعم. قال: تجلس الیهم قوم مقصِّرون مثقلون من الذُّنوب، فلا یقومون من عندهم حتّی ینظرالله الیهم، فیرحمهم و یغفر لهم ذنوبهم لِکَرامَتِهم علی الله. قال النَّبیُّ: المقصِّرُ فیهم افضل عندالله من الف مجتهدٍ من غیرهم.

یا اباذر. ضِحکهم عبادةٌ. و فرحهم تسبیحٌ، و نومهم صَدقةٌ، و انفاسهم جهادٌ، و ینظر الله الیهم فی کل یوم ثلث مَرّاةٍ. یا اباذر. انّی الیهم لمشتاقٌ. ثمّ غمض عینیه فبکی شوقاً، قال: اللّهمّ احفظهم و انصرهم عمّن خالف علیهم. و لا تخذلهم، وأقرَّ عینی بهم یوم القیمة. الا ان اولیاء الله لا خوفٌ علیهم و لا هم یحزنون.

رسول خدا فرمود:

خبر می‌دهم شما را به آن جماعت که بدیشان مشتاقم، پس آه برآورد و فرمود: «واشوقاه» از برادران من!! ابوذر عرض کرد: یا رسول الله ما از برادران تو نیستیم؟ فرمود: شما اصحاب من باشید، و برادران من از پس من می‌آیند و ایشان را مکانت پیغمبران باشد. برای خشنودی خداوند ترک پدر و مادر و برادر گویند، و چشم از حطام دنیوی پوشند، و فروتن باشند و شهوات نفسانی را دفع دهند، و مانند غریبان از بیم دوزخ و حب بهشت در زاویه مسجدی جای کنند، با اینکه با هم خویشاوندی ندارند و ایشان را مالی نیست که طمع به یکدیگر بندند، با هم مهربان‌ترند از فرزند با پدر و پدر با فرزند و برادر با برادر.

آنگاه فرمود: «واشوقاه» این جماعتند که خشنودی خدا و ادراک جنّت را بر نعمت دنیا و نقمت دوزخ اختیار کردند، بدان ای ابوذر هر یک از ایشان را پاداش هفتاد تن از غازیان[1] بدر است، و مکانت هر

---

۱. غازیان: جنگجویان.

یک از ایشان افزون است از آنچه خداوند بر فراز زمین آفریده، دلهای ایشان به سوی خدا و کردارشان از بهر خداست، رنجوری هر یک از ایشان افضل است از آنکه هزار سال کس روزه بدارد و به شبها نماز کند.

این وقت فرمود: اگر خواهی از این به زیادت گویم؟ ابوذر عرض کرد: فرمان کن. فرمود: اگر یکی از ایشان وداع جهان گوید، چنان است که هر چه در جوف آسمان دنیا است بمرده است. آنگاه فرمود: اگر خواهی افزون گویم؟ ابوذر عرض کرد: فرمان کن. فرمود: اگر یکی از ایشان را قمله[1] در جامه زحمت کند، پاداش چهل کرّت زیارت حج، و چهل کرّت عمره یابد، و چنان است که چهل کرّت حاضر جهاد شده باشد، و چهل تن از آل اسمعیل اسیر آزاد کرده باشد، و هر یک از این جماعت دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس را شفاعت کنند.

ابوذر از در شگفتی گفت: سبحان الله. پیغمبر فرمود: عجب می آید شما را؟ اگر خواهید به زیادت گویم؟ ابوذر عرض کرد: چنین است. فرمود: اگر یکی از ایشان چیزی از مشتهیات نفس را بخواهد و ترک گوید، و از طلب اهل و عشیرتش اندوهگین گردد و آه کشد، خداوند برای او دو هزار هزار حسنه مقرّر دارد، و دو هزار هزار سیّئه از اعمالش محو فرماید، و دو هزار هزار درجه بر مقدارش بیفزاید. هان ای ابوذر اگر خواهی افزون گویم؟ عرض کرد: بفرما. فرمود: از برای هر یک از ایشان که با برادران دینی در قلّت قوت و شدّت جوع و کثرت اندوه مصابرت نمودند. به اندازه هفتاد تن از مجاهدین تبوک پاداش یابند. نیز فرمود: ازین زیاده گویم؟

اگر یکی از ایشان روی بر خاک نهد و آه برکشد، فریشتگان هفت آسمان بگریند، خطاب رسد که این گریه چیست؟ عرض کنند: پروردگارا دوست تو آه دردناک برآورد، چگونه نگرییم؟ خطاب رسد که: ای فریشتگان گواه باشید که من از این بنده راضی شدم که بر

---

۱. قمله: شپش.

شدّت صبر کرد و راحت نجست. عرض کنند: ای پروردگار با این فرمان هیچ شدّتی بندهٔ تو را زیان نکند. پس خداوند می‌فرماید: ای فریشتگان همانا دوست من مانند یکی از پیغمبران من است، اگر مرا بخواند و هفتاد هزارکس از مردم را شفاعت کند از وی بپذیرم، و آنچه بخواهد از بهشت بدهم، سوگند به عزت و جلال خود یاد می‌کنم که من برای دوست خود نیکوترم از مال و آنچه بدست کند، و دوست مرا در آخرت بیمی و عذابی نیست.

آنگاه رسول خدا فرمود: خوشا حال ایشان ای ابوذر!! اگر یک تن از ایشان دو رکعت نماز به جماعت بگزارد، افضل است از آنکه به مقدار عمر نوح در کوه لبنان عبادت خدای کند و اگر خواهی افزون گویم؟ ای ابوذر اگر یک تن از ایشان خدای را تسبیح گوید نیکوتر است از بهر او از آنکه تمامت جبال دنیا زر خالص گردد و نگریستن به یکی از ایشان افضل است از آنکه کس به خانه مکه نگرد، و اگر یکی از ایشان در زحمت و شدّت وداع جهان گوید، اجر شهید میان رکن و مقام، و مردن در بیت الله الحرام یابد، و داخل بهشت شود. و اگر خواهی افزون گویم؟ ای ابوذر چون مردم گناهکار با ایشان حاضر مجلس شوند، برنمی‌خیزند جز اینکه خداوند گناهان آن جماعت را معفو دارد، مقصر ایشان از هزار مجتهد[1] بهتر است.

ای ابوذر خندهٔ ایشان عبادت و سرورشان تسبیح و خوابشان صدقه و انفاسشان جهاد است. روزی سه کرّت خداوند نظر رحمت بدیشان کند و من مشتاق ایشانم، پس چشم بخوابانید و از شوق ایشان بگریست. آنگاه فرمود: الها محفوظ بدار ایشان را و بر دشمن نصرت بده و چشم مرا روز قیامت بدیشان روشن بدار، آنگاه فرمود: آگاه باشید که از برای دوستان خداوند خوفی و اندوهی نیست.

---

۱. مجتهد در اینجا معنی لغوی مراد است. مجتهد در لغت کسی راگویند که در عمل کوشا و ساعی باشد (ب).

وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله
از برای سلمان فارسی رحمة‌الله

قالَ سَلْمانُ الْفارِسي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَوْصاني خَليلي بِسَبْعِ خِصالٍ لا أَدَعُهُنَّ عَلىٰ كُلِّ حالٍ: أَوْ صاني أَنْ أَنْظُرَ إِلىٰ مَنْ هُوَ دُونى، و لاٰ أَنْظُرَ إِلىٰ مَنْ هُوَ فَوْقي، وَ أَنْ أُحِبَّ الْفُقَراءَ و أَدْنُوَ مِنْهُمْ، و أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ و إِنْ كانَ مُرّاً، و أَنْ أَصِلَ رَحِمي و إِنْ كانَتْ مُدْبِرَةً، و لاٰ أَسْئَلَ النّاسَ شَيْئاً. و أَوْصاني أَنْ أُكْثِرَ مِنْ قَوْلِ. **لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إِلّاٰ بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ.** فَإِنَّها كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ.

سلمان فارسی حدیث کرد که: دوست من رسول خدا مرا به هفت خصلت وصیّت کرد که در هیچ حال فرو نگذارم. وصیّت کرد که: به فروتر از خود نگرم، و به آن کس که برتر از من است نگران نشوم، و از مساکین دوری نجویم و ایشان را دوست دارم، و سخن حق بگویم اگرچه بر شنونده سخت آید، و رعایت صله ارحام کنم اگرچه از من سر تابند، و نزد کس سائل نشوم. و وصیّت کرد مرا که: بسیار بگویم **لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ العَظيم.** چه این کلمات گنجی از گنجهای بهشت است.

و نیز رسول خدا با سلمان فرمود: إِنَّ لَکَ في عِلَّتِکَ إِذَا اعْتَلَلْتَ ثَلاٰثَ خِصالٍ: أَنْتَ مِنَ اللهِ تَبارَکَ و تَعالىٰ بِذِكْرٍ و دُعاؤُکَ فيها مُسْتَجابٌ، و لاٰ تَدَعُ الْعِلَّةُ عَلَيْکَ ذَنْباً إِلّاٰ حَطَّتْهُ، مَتَّعَکَ اللهُ بِالْعافِيَةِ إِلىٰ مُنْتَهَى انْقِضاءِ أَجَلِک: از برای تو چون سقیم شوی سه خصلت نیک است: نخستین خدای را به دعا یاد کن و خداوند دعای تو را به اجابت مقرون دارد، و دیگر زحمت علّت، گناهان تو را بریزد، و دیگر خداوندت تا پایان عمر به عافیت بدارد.

وصایای رسول خدا
از برای عبدالله بن مسعود
رضی الله عنه

يَابْنَ مَسْعُودٍ لاٰ تَغْرِسِ الْأَشْجارَ، و لاٰ تُجْرِ الْأَنْهارَ، و لاٰ تُزَخْرِفِ الْبُنْيانَ، و لاٰ تَتَّخِذِ

الْحیطٰانَ وَ الْبُسْتانَ، فَإِنَّ اللهَ تَعالیٰ یَقُولُ: **أَلْهٰیکُمُ التَّکاثُرُ**[1]: فریفته اشجار و انهار مباش، و عمر را به عمارت آنها خراب مکن، و به زینت خانه مپرداز و باغ و بستان ساز مکن چه خدای می‌فرماید: **أَلْهٰیکُمُ التَّکاثُرُ**. کثرت زخارف دنیوی شما را از خداوند مشغول می‌دارد.

یا بن مسعودٍ اُنظر ان تَدعَ الذَّنب سِرّاً و علانیهً، صغیراً و کبیراً، فإنَّ الله تَعالی حَیثُ ماکُنتَ یَریکَ، و هو مَعَکَ فاجتَنِبها: نگران باش که گناهان پیدا و پنهان خود را از صغیره و کبیره فرو گزاری، چه خداوند همه جا با توست، و نگران توست پس کناره گیر.

یَابْنَ مَسْعُودٍ لاٰ تَهْتَمَنَّ الرِّزْقَ، فَإِنَّ اللهَ تَعالیٰ یَقُولُ: **و ما مِنْ دآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلّاٰ عَلَی اللهِ رِزْقُها**،[2] و قالَ: **و فِي السَّماءِ رِزْقُکُمْ و ما تُوعَدُونَ**.[3] روزگار خود را به اهتمام در روزی موقوف مدار، چه خداوند بدین آیات مبارک تصریح فرموده که: هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست الّا آنکه بر خداوند است که او را روزی دهد و روزی شما در آسمان مقرّر است بدانچه حکم رفته است.

یا بن مسعود فلا تَکُن مِمَّن یَشُدُّ علی النّاسِ؛ و یخفِّفُ علی نفسه یقولُ الله تعالی: **لِمَ تَقُولُونَ ما لاٰ تَفْعَلُونَ**.[4] سختی و صعوبت بر مردم میفکن، و بر خویشتن سهل و آسان مگیر، چه خداوند می‌فرماید: آنچه را خود به کار نمی‌بندی از بهر چه دیگر کسان را فرمان می‌دهی.

ذکر بعضی از کلمات رسول خدا در خطب

قالَ عَلیٌّ علیه‌السلام: خَطَبَ بِنا رَسُولُ اللهِ، فَقالَ: أَیُّهَا النّاسُ إِنَّکُمْ في دارِ هُدْنَةٍ و أَنْتُمْ عَلیٰ ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّیرُ بِکُمْ سَریعٌ فَقَدْ رَأَیْتُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ و الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ یُبْلِیانِ کُلَّ جَدیدٍ و یُقَرِّبانِ کُلَّ بَعیدٍ و یَأْتِیانِ بِکُلِّ وَعْدٍ و وَعیدٍ فَأَعِدُّوا الْجِهازَ لِبُعْدِ الْمَجازِ.

فَقامَ مِقْدادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقالَ: یا رَسُولَ اللهِ فَما تَأْمُرُنا نَعْمَلُ؟

---

۱. سوره تکاثر، آیه یک: فزون‌خواهی شما را مشغول داشت.
۲. سورهٔ هود، آیه ۶.
۳. سوره ذاریات، آیه ۲۲.
۴. سورهٔ صف، آیه ۲.

فَقالَ: إِنَّها دارُ بَلاءٍ وَ ابْتِلاءٍ وَانْقِطاع و فَناءٍ فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْأُمُورُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شافِعٌ مُشَفَّعٌ و ما حِلٌّ مُصَدَّقٌ، مَنْ جَعَلَهُ أَمامَهُ قادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، و مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ ساقَهُ إِلَى النّارَ، و مَنْ جَعَلَهُ الدَّلِيلَ يَدُلُّهُ عَلَى السَّبِيلِ و هُوَ كِتابٌ فيهِ تَفْصيلٌ و بَيانٌ و تَحْصيلٌ، هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ و لَهُ ظَهْرٌ و بَطْنٌ، فَظاهِرُهُ حُكْمُ اللهِ و باطِنُهُ عِلْمُ اللهِ تَعالىٰ فظاهِرُهُ أَنيقٌ و باطِنُهُ عَميقٌ لَهُ تُخُومٌ و عَلىٰ تُخُومِهِ تُخُومٌ، لاٰ تُحْصىٰ عَجائِبُهُ و لاٰ تُبْلىٰ غَرائِبُهُ، مَصابيحُ الْهُدىٰ و مَنارُ الْحِكْمَةِ، و دَليلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ. فَلْيَجْلُ جالٍ بَصَرَهُ وَ لْيَبْلُغِ الصِّفَةَ نَظَرُهُ يَنْجُ مِنْ عَطَبٍ و يَتَخَلَّصْ مِنْ نَشَبٍ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيٰوةُ قَلْبِ الْبَصيرِ كَما يَمْشي الْمُسْتَنيرُ في الظُّلُماتِ بِالنُّورِ فَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ و قِلَّةِ التَّرَبُّصِ.

خلاصه معنی این کلمات آن است که: علی علیه‌السلام می‌فرماید که: رسول خدای ما را خطبه کرد و فرمود: ای مردم همانا شما در دار انقطاع درید و شتاب زده در کار سفرید، نگریسته‌اید که روز و شب و ماه و خورشید فرسایش[1] هر جدید، و در آرندهٔ هر بعید و رساننده هر بیم و امیدند، پس بُعد مسافت را بسیج سفر کنید.

این هنگام مقداد بن الاسود بر پای خواست و عرض کرد: یا رسول‌الله ما را به فرمان می‌کنی؟ تا امتثال کنیم.

فرمود: دنیا دار بلا و ابتلا و انقطاع و فناست، چون بر شما احکام شریعت مانند شب تیره پوشیده ماند، حلّ مشکلات و رفع معضلات را به قرآن بجوئید، چه قرآن شفاعت کننده و شفاعت پذیرفته و صادق و مصدق است، هر که قرآن را از پیش روی بدارد به جنّتش رساند و آن کس که از پس پشت بیندازد به دوزخش کشاند، و هر که را قرآن دلیل راه باشد به راه راست دلالت کند، قرآن کتابی است که حق از باطل و جد از هزل[2] پدید کند، ظاهرش همه حکم خدا و باطنش علم خداوند است، پس ظاهرش شگفت و شگرف، و باطنش عمیق و ژرف است، آن را حقایق و اصولی است و هر حقیقت را نیز حقایقی است، عجایب آن شمرده نشود و غرائب آن فرسوده نگردد، و چراغ هدایت و ضیاء حکمت و دلیل معرفت است برای آن کس که شناسای صفت گردد، پس مرد باید دیده را روشن کند و به صفات خداوند بینا گردد تا از هلاکت خلاصی جوید، همانا تفکر در صفات خداوند قلب بینا را

---

۱. فرسایش: مشتق از فرسودن به معنی محو و نابود کردن است.
۲. هزل: شوخی.

زندگی بخشد، پس بر شما باد به حسن نیّت، و صفای طویت و عدم میل در توقف و تمکث[1] در این جهان.

در اصول کافی از حضرت أبی جعفر علیه‌السلام این حدیث آورده‌اند:

قالَ: رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، قالَ تَبارَکَ و تَعالیٰ: لاٰ یَتَکَلِّلِ الْعامِلُونَ بي عَلیٰ أَعْمالِهِمُ الَّتي یَعْمَلُونَها لِثَوابي، فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا و أَتْعَبُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمارَهُمْ في عِبادَتي، کانُوا مُقَصِّرینَ، غَیرَ بالِغینَ في عِبادَتِهِمْ کُنْهَ عِبادَتي فیما یَطْلُبُونَ عِنْدي مِنْ کَرامَتي، وَ النَّعیمَ في جَنّاتي، و رَفیعَ الدَّرَجاتِ الْعُلیٰ في جَواري و لٰکِنْ بِرَحْمَتي فَلْیَثِقُوا، و فَضْلي فَلْیَرْجُوا، و الي حُسْنِ الظَّنِّ بي فَلْیَطْمَئِنُّوا فَإِنَّ رَحْمَتي عِنْدَ ذٰلِکَ تُدْرِکُهُمْ و مِنّي یَبْلُغُهُمْ رِضْواني و مَغْفِرَتي تَلْبِسُهُمْ عَفْوي، فَإِنّي أَنَاالله، الرَّحْمٰنُ، الرَّحیمُ و بِذٰلِکَ تَسَمَّیْتُ.

رسول خدای انهیٰ می‌فرماید که: خداوند می‌فرماید که عابدان را روا نباشد که بر عبادت خود اتکال کنند، و پاداش را جزای جزیل واجب شمارند، چه اگر در همه عمر عبادت مرا به کمال جهد طلب کنند، و نفس خود را به تعب افکنند هنوز از وصول به حق عبادت من از آنچه می‌جویند در جنان و جوار من تقصیر کارند، لکن باید به رحمت و فضل من واثق باشند و به حسن ظن با من اتکال کنند، همانا این وقت به اصابت رحمت من جنّت و رضوان در یابند، و جلباب[2] عفو من در پوشند بی‌شک منم خداوند رحمن و رحیم و از این روی این نام یافته‌ام.

هم ابی‌جعفر علیه‌السلام فرماید که: در مکتوب علی علیه‌السلام یافتم که رسول خدای در منبر این کلمات قرائت فرمود:

وَ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلّاٰ هُوَ، ما أُعْطِیَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَیرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ إِلّاٰ بِحُسْنِ ظَنِّه بِاللهِ، و رِجائِهِ و حُسْنِ خُلْقِهِ وَ الْکَفِّ عَنِ اغْتِیابِ الْمُؤْمِنِ، وَ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلّاٰ هُوَ، لاٰ یُعَذِّبُ اللهُ مُؤْمِناً بَعْدَ التَّوْبَةِ وَ الْإِسْتِغْفارِ، إِلّاٰ بِسُوءِ ظَنِّه بِاللهِ، و تَقْصیرِ رَجائِهِ، و سُوءِ خُلْقِهِ، وَ اغْتِیابِهِ لِلْمُؤْمِنینَ، وَ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلّاٰ هُوَ، لاٰ یَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللهِ، إِلّاٰ کانَ اللهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ، لِأَنَّ اللهَ کَریمٌ بِیَدِهِ الْخَیراتُ، یَسْتَحْیي أَنْ یَکُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ یُخْلِفُ ظَنَّهُ و رَجائَهُ، فَأَحْسِنُوا بِاللهِ الظَّنَّ وارْغَبُوا إِلَیْهِ.

---

۱. تمکث: درنگ نمودن و انتظار کشیدن را گویند.

۲. جلباب: پیراهن و چادر زنان و معجر یا چادری که زنان لباس خود را بدان از بالا بپوشند.

فرمود: سوگند به خدائی که جز او خداوندی نیست که جز به سَجاحت[1] خلق و اجتناب از غیبت، و حسن ظنّ و امیدواری به خداوندی هرگز بنده را خیر دنیا و آخرت عطا نشود، سوگند با خداوندی که جز او خدائی نیست که از پس توبت و استغفار هیچ عبدی را خداوند معذّب ندارد، مگر آنکه از رحمت خدای مأیوس باشد، و از سوء خلق و غیبت برادر مؤمن کفّ نفس نکند، سوگند با خداوندی که جز او خدائی نیست که نیکو نمی‌شود گمان بندهٔ مؤمن، جز اینکه خداوند از نزد گمان اوست، چه خداوند کریم است و نیکوئیها در تحت قدرت اوست، شرم می‌دارد که خلاف کند حسن ظنّ و حسن رجای عبد مؤمن را پس نیکو کنید گمان خویش را به خداوند و به سوی او گرائید.

و نیز ابو جعفر علیه‌السلام این کلمات را از خطب رسول خدای در حجّة الوداع روایت می‌فرماید:

فَقالَ: أَيُّهَاالنّاسُ وَاللهِ ما مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، و يُباعِدُكُمْ مِنَ النّارِ إِلّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ. و ما مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النّارِ، و يُباعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلّا و قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ. أَلا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمينَ نَفَثَ في رُوعي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ، حَتّىٰ تَسْتَكْمِلَ رِزْقَها، فَاتَّقُواللهَ و أَجْمِلُوا في الطَّلَبِ، و لا يَحْمِلُ أَحَدَكُمُ اسْتِبْطاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلَّةٍ، فَإِنَّهُ لا يُدْرَكُ ما عِنْدَاللهِ إِلّا بِطاعَتِهِ.

فرمود: ای مردم سوگند با خدای که نیست چیزی که شما را به بهشت در آورد و از دوزخ باز دارد، جز اینکه شما را مأمور داشتم، و نماند چیزی که شما را از جنّت دور دارد و به دوزخ در آورد جز اینکه شما را نهی فرمودم. آگاه باشید که جبرئیل در دل من انهیٰ کرد که هیچ کس نمیرد تا روزی خود به پای برد و روزی خود به دست کند، نیکو کنید طلب را و از حرص و ابرام[2] بپرهیزید، و نباید دیر رسیدن روزی یکی از شما را بگمارد که از طریق حرام طلب رزق کند، همانا ادراک نمی‌کند کس چیزی را در نزد خدا مگر به طاعت خدا.

و این کلمات را رسول خدا در یکی از عیدین قرائت فرمود: اَلدُّنیا دار بلاءٍ و منزلة بُلغةٍ و عناءٍ، قد نُزِعت عَنها نُفوس السُّعداءِ، و انتُزِعَت بالکُرهِ من ایدی الاشقیاءِ، فاَسْعَدُ النّاس بها اَرغَبُهُم عنها، و اشقیهم بها ارغبهم فیها، فِهِیَ الفاتنةُ لمن استقبلها،

---

۱. سجاحت: لینت و اعتدال.
۲. ابرام: پافشاری.

والمُغْوِیة لمن اَطاعَها، و الخاتِرَةُ لمن اَنقادُ اِلیها، والفائِزُ من اعرضَ عنها، والهالِکُ من هَوی فیها، طُوبی لِعبدٍ اُتّقی فیها رَبُّهُ، و قدَّم توبته و غَلب شَهوَته من قَبل ان تُلقِیهُ الدُّنیا الی الاخرةِ، فَیُصْبح فی بَطنُ موحِشةٍ، غَبرآء مدلهمَّةٍ، ظَلماء، لا یَستطیعُ ان یزید فی حسنةٍ و لا ینقص من سَیِّئةٍ، ثمّ یُنشر فیحشر إمّا الی جنَّةٍ یَدُومُ نَعَیمها او الی نار لا یَنفدُ عذابُها.

دنیا خانه بلا و جای عمل و عناست[1]، نفوس نیکان شادمانه دنیا را باز گذارند، و از اشقیا به کراهت باز گیرند، نیکترین مردم کسی است که رغبت خویش به دنیا بگرداند، و شقی‌ترین مردم کسی است که به دنیا راغب‌تر باشد. این دنیا گمراه سازد آن را که روی بدو کند و به غوایت اندازد آن را که فرمان او برد، و بفریبد آن را که مطیع او شود. پیروز کسی است که روی از او بر تافت و هالک کسی است که به سوی او شتافت، نیکو بنده‌ای که از دنیا به یک سوی شد و مقدم داشت توبه را، و پیروزی جست شهوت را از آن پیش که دنیا به سوی آخرتش در اندازد. پس صبح می‌کند در گور دهشت‌آمیز و خاک ظلمت‌انگیز، نه نیروی آن دارد که بر حسنات بیفزاید، و نه از سیّئات بکاهد، پس انگیخته می‌شود به سوی بهشتی که نعیمش مؤبّد است، یا به دوزخی که عذابش مخلّد.

ابودردا گوید: این خطبه را پیغمبر در روز جمعه انشاء فرمود:

فقال یا ایُّها النّاس تُوبُوا الی اللهِ، قبل ان تموتُوا، و بادِرُوا بالاعمال الصّالِحَةِ قبل ان تَشغَلُوا، و اصلِحُوا الّذی بینکم و بین رَبَّکُم تُسْعَدوا، و اکثروا من الصَّدَقة تَرزَقُوا، و امروا بالمعروفِ تُحْصَنوا، و انهوا عن المنکر تُنصرُوا، یا ایُّها الناس انَّ اَکْیَسَکم اکثرکُم ذکر اللموت و اِنّ اَحزَنکُم اَحْسَنَکُم استعداداً لَهُ الا و انَّ من علامات العقل التَّجا فی من دارالغُرورِ، و الانابَةَ الی دارِالخلودِ، و التَّزوَّدَ لِسُکنی القُبُور، و التأهُّبَ لِیوم النُّشُورِ.

فرمود: ای مردمان به توبت و انابت گرائید از آن پیش که به درود جهان گوئید، و پیشی گیرید به کارهای نیکو از آن پیش که مشغول شوید، و اصلاح کنید آنچه در میان شما و پروردگار شماست از اطاعت تا مسعود شوید، انفاق صدقه و بذل نفقه فراوان کنید تا مرزوق گردید، از امر به معروف خود را معاف ندارید تا محفوظ باشید، و از نهی از منکر دست باز مگیرید تا منصور آئید. ای مردم همانا داناترکس

---

۱. عَنا: سختی و مشقت.

از شما آن است که بیشتر یاد مرگ کند، و نیکوترکس از شما آن است که تهیّهٔ مرگ را محزون‌تر باشد. آگاه باشید که نشان عقل فرار از دنیا و اقبال به دار بقاست، توشه برای سکون قبر برگیرید و اعداد روز حشر کنید.

ابن عباس گوید که، از رسول خدای این خطبه شنیدم که فرمود:

يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ لَكُمْ مَعالِمَ فَانْتَهُوا إِلىٰ مَعالِمِكُمْ، و إِنَّ لَكُمْ نِهايَةً فَانْتَهُوا إِلىٰ نِهايَتِكُمْ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ بَينَ مَخافَتَينِ، يَوْمٌ قَدْ مَضىٰ لاٰ يَدْري مَا اللهُ قاضٍ فيهِ، و يَوْمٌ قَدْ بَقِي لاٰ يَدْري مَا اللهُ صانِعٌ بِهِ، فَلْيَأْخِذُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ، و مِنْ دُنْياهُ لِآخِرَتِهِ و مِنْ شَبابِهِ لِهَرَمِهِ، و مِنْ صِحَّتِهِ لِسَقَمِهِ، و مِنْ حَيٰوتِهِ لِوَفاتِهِ، فَوَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ ما بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ مُسْتَعْتَبٍ، و لاٰ بَعْدَ الدُّنْيا مِنْ دارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ وَ النّارُ.

ای مردم همانا از برای شما علامات دین منصوب است، پس به ائمهٔ هدی گرائید که علامات دین‌اند، و نهایت امر شما بازگشت به خداست، پس به نهایت باز گردید. همانا مؤمن در میان دو مخافت است یکی روز نخست که نداند خداوندش چه سر نبشت کرده، و دیگر روز بازپسین که نداند خداوند چه پیش آرد، لاجرم عبد باید وقایهٔ نفس خویشتن را از محاسن نفس خویش کند، در دنیا تهیّهٔ آخرت فرماید، و در جوانی تدارک پیری کند، و در صحّت تهیّهٔ بیماری نماید، و در حیات به تدبیر وفات پردازد، سوگند به آن کس که جان من به دست اوست که از پس مردن رجوع به دنیا نباشد، و از پس دنیا خانه نخواهد بود، مگر بهشت یا دوزخ.

قالَ: لاٰ يُكْمِلُ عَبْدٌ الْإِيمانَ بِاللهِ حَتّىٰ يَكُونَ فيهِ خَمْسُ خِصالٍ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللهِ، وَ التَّفْويضُ إِلَى اللهِ، وَ التَّسْليمُ لِأَمْرِ اللهِ، وَ الرِّضا بِقَضاءِ اللهِ، وَ الصَّبْرُ عَلىٰ بَلاٰءِ اللهِ. إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ في اللهِ، و أَبْغَضَ في اللهِ، و أَعْطىٰ لِلّٰهِ، و مَنَعَ لِلّٰهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيْمانَ.

فرمود: هیچ بنده تکمیل ایمان نکند تا دارای پنج خصلت نشود: توکل بر خدا، و تفویض امر با خدا، و تسلیم برای حکم خدا، و رضا به قضای خدا، و صبر بر بلای خدا. همانا کسی که حبّ او و بغض او و اعطای او و امساک او از برای خدا باشد ایمان را به کمال می‌رساند.

قال: نِيَّةُ المؤْمِنِ خَيرٌ من عَمله و نِيَّةُ الكافِرِ شَرٌّ من عَمَلِهِ. اعتقاد مؤمن نیکوتر از کردار او، و اعتقاد کافر زشت‌تر از اعمال اوست، چه اصل ایمان و کفر عقیدت درست و ناتندرست است.

قال: مِن انقَطَع الی اللهِ کَفاهُ کلَّ مؤنةٍ، و من انقَطَع الی الدُّنیا و کلَّهُ اللهُ اِلیها و من حاوَلَ امراً بِمَعصِیَة الله، کان اَبعَدَ له مِمّا رُجا، و من طَلَبَ محامِدَ النّاس بمعاصِی اللهِ عاد حامِدُهُ منهم ذامّاً، و من اَرضیَ النّاسَ بِسَخَطِ الله و کلهُ الله الیهم و من اَرضی الله بِسَخَطِ النّاس کَفاهُ الله شَرَّهُم، و من اَحسنَ ما ابَینَهُ و بین اللهِ کفاهُ الله ما بَینهُ و بین النّاسِ؛ و من اَحْسَنَ سَریرَته اَصلَحَ الله عَلانِیَتَهُ و من عَمِلَ لاخرته کَفاهُ الله اَمْرَ دُنیاه.

خلاصه سخن آن است: آن بنده که با خداوند پناهنده شود حوائج او را کفایت کند، و آن کس که روی به دنیا نهد اسعاف[1] حاجتش را به دنیا باز دهد، و آن کس که وصول منی[2] را به اصابت معصیت داند از وصول آرزو باز ماند، و آن کس که مرتکب عصیان شود تا مردمش بستایند، آن ستایش به نکوهش باز گردد و آن کس که بی‌فرمانی خدای را به رضاجوئی مردم اختیار کند، خداوندش کفایت کار به مردم گذارد، و آن کس که از مردم چشم بپوشد و به رضای خدا کوشد خداوند بدِ مردم را از او بگرداند، و آن کس که امر خود را در راه خدا اصلاح کند خداوند امر او را با مردم به صلاح آرد، و آن کس که باطنش را نیکو کند خداوند ظاهرش را نیکو بدارد، و آن کس که اعداد امر آخرت کند خداوند کار این جهانش را کفایت فرماید.

قال: فَمن اَرادَ السَّلامَةَ فَلیحفَظ ما جَری به لِسانُهُ و لیَحْرُس ما اَنطوی عَلیه جَنانه و لیُحْسِن عَمله و لیُقَصِّرُ اَمَلهُ. آن کس که صلاح و سلامت جوید باید زبان را از نا به هنگام گفتن کشیده دارد، و اندوخته ضمیر را پوشیده گذارد، و عمل را نیکو کند و امل را گردن زند.

قالَ: أَما رَأَیْتَ الْمَأْخُوذِینَ عَلَی الْعِزَّةِ، وَ الْمُزْعَجِینَ بَعْدَ الطُّمأْنِینَةِ، الَّذِینَ أَقامُوا عَلَی الشُّبُهاتِ و جَنَحُوا إِلَی الشَّهَواتِ حَتّیٰ أَتَتْهُمْ رُسُلُ رَبِّهِمْ، فَلاٰ ما کانُوا أَمَّلُوا أَدْرَکُوا، و لاٰ إِلیٰ مافاتَهُمْ رَجَعُوا، قَدِمُوا عَلیٰ ما عَمِلُوا و نَدِمُوا عَلیٰ ما خَلَّفُوا، وَ لَنْ یُغْنِیِ النَّدَمُ وَ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ.

فرمود: آیا ندیدی که آنان از رشک و ریب به یقین نپیوستند و دل بر آرزوهای نفس بستند بر عزّت خویش گرفتار شدند، و از مقام امن و آسایش در افتادند و دست فرسود[3] مرگ گشتند و به آرزوی خویش دست نیافتند که بدانچه از دست

---

۱. اسعاف حاجت: برآوردن آن.
۲. منی: آنچه را که انسان آرزو می‌کند.
۳. دست فرسود: پایمال شده، افسرده.

دادند بازگشت نتوانستند کرد، به کردار خویش باز خوردند و آنچه از کردار خویش مخلّف گذاشتند و نادم گشتند، و این پشیمانی چون وقت بشد سود نداشت.

قال: یا اَیُّها النّاسُ اِنَّ اَفضلَ النّاسِ مَن تَواضَعَ عن رفعَهٍ و زهَدَ عن غُنیهٍ و اَنْصَف عن قُوَّهٍ و حَلُم من قُدرَهٍ. همانا نیکوترین مردم آن است که خاضع باشد با تمام جلالت، و زهادت جوید درکمال ثروت، و عدل کند در عین قوّت، و حلیم باشد به شرط قدرت.

قالَ رَسُولِ الله: قالَ الله تَعالی: یَا بنَ آدَمَ تُؤتی کلَّ یوم بِرِزقِکَ؛ و انتَ تَحزنُ و یُنقَصُ کلَّ یَوم من عُمرِک، و انتَ تَفرَحُ، انت فیما یَکفیک؛ و تَطلُب ما یُطغیکَ لا بِقَلیل تقنَعُ و لَا من کَثیرٍ تَشبَعُ.

رسول خدا حدیث کرد که خداوند می‌فرماید: ای پسر آدم هر روزت روزی می‌رسد، و اندوهگینی، و هر روز از عمرت کاسته می‌شود و شادمانی، در چیزی زیست داری که تو را کفایت کند، و چیزی می‌طلبی که سبب غوایت[1] شود، نه به اندک قانع می‌شوی و نه از بسیار سیر می‌گردی.

قالَ: تَکُونُ أُمَّتي في الدُّنْیا عَلیٰ ثَلاثَهِ أَطْباقٍ:

أَمَّا الطَّبَقُ الْأَوَّلُ: فَلا یُحِبُّونَ جَمْعَ الْمالِ وَ ادِّخارَهُ وَ لا یَسْعَوْنَ في اقْتِنانِهِ وَاحْتِکارِهِ، و إِنَّما رِضاهُمْ مِنَ الدُّنیا سَدُّ جُوعَهٍ، و سَتْرُ عَوْرَهٍ، و غِناهُمْ فیها ما بَلَغَ بِهِمُ الْآخِرَهَ، فَأُولٰئِکَ الْآمِنُون الَّذینَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و لا هُمْ یَحْزَنُونَ.

و أَمَّا الطَّبَقُ الثّاني: فَإِنَّهُمْ یُحِبُّونَ جَمْعَ الْمالِ مِنْ أَطْیَبِ وُجُوهِهِ وَ أَحْسَنِ سَبیلِهِ، یَصِلُونَ بِهِ أَرْحامَهُمْ، و یَبَرُّونَ بِهِ إِخوانَهُمْ، و یُواسُونَ بِهِ فُقَراءَهُمْ. و بَعْضُ آخِذیهِ عَلَی الْوَصْفِ لَیْسَ عَلَیْهِ مِنْ أَنْ یَکْتَسِبَ دِرْهَماً مِنْ غَیرِ حِلِّهِ، أَوْ یَمْنَعَه مِنْ حَقِّهِ أَنْ یَکُونَ لَهُ خازِناً إِلیٰ حینِ مَوْتِهِ فَأُولٰئِکَ الَّذینَ إِنْ نُوقِشُوا عُذِّبُوا و إِنْ عُفِّي عَنْهُمْ سَلِمُوا.

و أَمَّا الطَّبَقُ الثّالِثُ: فَإِنَّهُمْ یُحِبُّونَ جَمْعَ الْمالِ مِمّا حَلَّ و حَرُمَ، و مَنْعَهُ مِمَّا افْتُرِضَ و وَجَبَ، إِنْ أَنْفَقُوهُ أَنْفَقُوا إِسْرافاً و بِداراً، و إِنْ أَمْسَکُوهُ أَمْسَکُوهُ بُخْلاً وَ احْتِکاراً، أُولٰئِکَ الَّذینَ مَلَکَتِ الدُّنْیا زِمامَ قُلُوبِهِم حَتّیٰ أَوْرَدَتْهُمُ النّارَ بِذُنُوبِهِمْ.

فرمود: امت من سه گروه‌اند:

نخستین: آنان که جمع مال و اندوختن ثروت دوست ندارند، از دنیا جز ستر

---

۱. غوایت: گمراهی و کجروی.

عورت و سدّ جوع نجویند، و دولت عقبی را شرط غنی دانند، پس بر ایشان چنانکه خدای فرماید هیچ حزنی و خوفی نیست.

و گروه دیگر به آنانند که اندوختن مال از طریق حلال خواهند تا رعایت رحم کنند، و بردار دینی را بذل فرمایند، و با درویشان به طریق مواساة روند و کسب شیء از طریق حرام نکنند، و حقوق شرعیه را از مال انفاق فرمایند. و اگر این جماعت در قیامت دست فرسود حساب شوند پایمال عذاب گردند، و اگر مورد رحمت و مغفرت آیند به سلامت مانند.

سه دیگر: آن گروه‌اند که اندوختن مال را خواه از در حلال و خواه از در حرام حریص باشند، و آنچه واجب است از مال فرو نگذارند، اگر بذل کنند از در اسراف روند و اگر نگاه دارند به حکم بخل باشد.

قال: اَلا و اِنَّ لِکُلّ امرءٍ رِزقاً هو یَاتیه لا مُحالَةَ؛ فمن رَضِیَ به بُورِکَ لهُ فیه، و من لم یَرضَ به لم یُبارَکَ له فیه و لم یَسعَد، انَّ الرِّزقَ لَیطلُبُ الرَّجُل کما یَطلبُهُ اَجَلُهُ: همانا از برای هر کس رزقی مقرّر است، هر که بدان رضا دهد از بهرش مبارک افتد، و اگر نه مبارک نخواهد بود، بی‌گمان رزق طلب می‌کند مرد را چنانکه او را اجل طلب می‌کند.

در نصیحت
قیس بن عاصم فرماید

قیس بن عاصم المنقری با وفد بنی‌تمیم بر رسول خدای در آمد، و بر حسب فرمان غسل کرده به حضرت شتافت و عرض کرد: یا رسول‌الله، مرا موعظتی فرما.

قال: یا قَیسُ انَّ مع العِزِّ ذلاًّ و انَّ مع الحیوةِ مَوتاً؛ و انَّ مَع الدُّنیا آخِرةً، و انّ لکلّ شیءٍ حسیباً؛ و علی کلّ شَیء رقَیباً، و انَّ لِکلّ حَسَنةٍ ثَواباً و لِکلّ سَیِّئةٍ عِقاباً، و انَّ لِکلّ اَجلٍ کتاباً و اِنَّهُ

یا قَیسُ لابُدَّ لَک من قَرینٍ یُدفنَ مَعک و هو حَیٌّ[1] و تُدفن مَعَه و انت مَیِّتٌ، فان

---

۱. متن چاپ سنگی: و هُوَ حَقّ

كانَ كريماً اكرَمَكَ، و اِن كان لَئيماً اَسلَمک، لا يُحشرُ الّا مَعک، و لا تَحشَر الّا مَعَهُ، و لا تُسالَ الّا عَنه و لا تُبعَثُ الّا مَعه. فَلا تَجعَلَه الّا صالِحاً، فانَّه اِن كانَ صالِحاً لم تَانَس الّا بِه و اِن كانَ فاحِشاً لا تَسْتَوحشُ اِلّا مِنه و هو عَمَلُک.

ای قیس! عزّت با ذلّت هم آغوش، و زندگانی با مرگ همدوش می‌رود، همانا از پس دنیا عقبی در آید و هر چیز به معرض حساب گذرد، نیکوئیها را پاداش و کردارهای زشت را کیفر فرا آید.

ای قیس! ناچار قرینی را با تو در خاک سپارند، او زنده باشد و تو مرده باشی اگر او نیکو باشد تو را نیک بدارد، و اگر نه به دست عقاب و نکال سپارد، محشور نشوی الّا با او، انگیخته نگردی الّا با او، و از تو پرسش نکنند جز از او ـ همانا آن قرین اعمال تو باشد ـ پس آن را جز صالح مخواه، چه اگر صالح است آسایش تو در مؤانست با اوست، و اگر نه تمام وحشت و دهشت از او بینی.

چون سخن بدین جا رسید قیس عرض کرد: یا رسول الله اگر این سخن به نظم شود ما را فخری باشد؟ از میان صحابه مردی که صلصال نام داشت برخاست و اجازت یافته این شعر انشاد کرد:

تَخَيَّرْ قَرِيناً مِنْ فِعالِکَ إِنَّما ... قَرِينُ الْفَتىٰ في الْقَبْرِ ما كانَ يَفْعَلُ
فَلا بُدَّ لِلْإِنْسانِ مِنْ أَنْ يُعِدَّهُ ... لِيَوْمٍ يُنادَى الْمَرْءُ فيهِ فَيُقْبِلُ
فَإِنْ كُنْتَ مَشْغُولاً بِشَيْءٍ فَلا تَكُنْ ... بِغَيرِ الَّذي يَرْضىٰ بِهِ اللهُ تَشْغَلُ
فَما يَصْحِبُ الْإِنْسانَ مِنْ بَعْدِ بَعْثِهِ ... و مِنْ قَبْلِهِ إِلَّا الَّذي كانَ يَعْمَلُ
أَلا إِنَّمَا الْإِنْسانُ ضَيْفٌ لِأَهْلِهِ ... يُقيمُ قَليلاً عِنْدَهُمْ ثُمَّ يَرْحَلُ

خبر رسول خدا
با شمعون بن لاوی و
حل معضلات مسائل برای او
کما فی کتاب تحف العقول عن آل الرّسول

یک روز شمعون بن لاوی بن یهودا که یک تن از زهاد ملّت عیسی بود، به حضرت رسول آمد، و مسائل مشکله فراوان بپرسید و پاسخ پسنده بشنید، پس

مسلمانی گرفت.

قال: اَخبِرنی عَن العَقلِ ما هُو؟ و کَیف هُو؟ و ما یَتَشعَّبُ منهُ و ما لاً یَتشعَّبُ؟ وَ صِف لی طَوایفه کُلّها. شمعون عرض کرد: یا رسول الله مرا از عقل خبر ده که حقیقت آن چیست و چگونه است؟ و از او چه زایش می‌کند و چه نمی‌تواند زایش کرد؟

فقال رَسُول الله صلی الله علیه و آله: اِنّ العَقلِ عِقالٌ من الجَهلِ، و النَّفسَ مثل اَخبثَ الدَّوابِ فاِن لم یُعقَلُ حارَت، فالعَقلُ عِقالٌ من الجَهلِ و انَّ الله خَلقَ العَقلَ، فقالَ لَه: اَقبِل فَاَقبَل و قالَ لَهُ: اَدبِر فَادبَرَ، فقالَ لَه: اللهُ تَبارَک و تَعالی، و عِزّتی و جلالی ما خَلقتُ خَلقاً اعظَم مِنک و لا اَطوَعَ مِنک، بِکَ اُبدِیُ و بک اُعیدُ، لَک الثَّوابُ و عَلیک العِقابُ.

فتشعَّب من العَقل الحِلمُ و من الحلم العِلمُ، و من العِلمِ الرُّشدَ و من الرُّشدِ العِفافُ، و من العِفاف الصِّیانَةُ، و من الصِّیانة الحَیآءُ، و من الحَیاءِ الرِّزانَةُ، و من الرِّزانَةِ المداوَمَةُ علی الخیر و کَراهِیَةُ الشَّرِ، و من کَراهیةِ الشَّرِ طاعَةُ النّاصِح.

فهذه عَشرةُ اَصنافٍ من اَنواع الخَیر، و لکلِّ واحدٍ من هذِه العَشرةَ الاَصنافِ عَشرةُ اَنواع فَامّا الحلمُ فمنه رُکوبُ الجَمیلِ، و صَحبةُ الابرارِ و رفعٌ من الضعة و رفعٌ من الخساسَةِ، و تَشهیّ الخیر، و یُقرَّبُ صاحِبهُ من مَعالی الدَّرجاتِ، و العَفوُ و المهلُ و المعرُوفُ و الصَّمتُ فهذا ما یَتَشعَّبَ للعاقل بِحِلمه.

و امّا العِلمُ فَیتشعَّبُ منه الغَنی و ان کانَ فَقیراً، والجُودُ و ان کانَ بَخیلاً، و المَهابَةُ و ان کانَ هَیِّناً، و السَّلامة و ان کان سَقیماً، و القُربُ و ان کان قَصِیّاً، و الحَیاءُ و ان کان صَلِفاً، و الرَّفعة و ان کان وَضیعاً، و الشَّرفُ و ان کانَ رَذِلا والحِکمةٌ و الخُطوةُ فهذا ما یَتَشعَّبُ للعاقِل بِعلمه، فَطُوبی لمن عَقَلَ و عَلِمَ.

و امّا الرُّشدُ فَیَتشعَّب منهُ السِّدادُ و الهُدی و البِّر و التَّقوی و المَنالَةُ و القَصد و الاقتِصادُ و الثَّواب و الکرمُ و المَعرِفةُ بدین الله، فَهذا ما اَصابَ العاقل بِالرُّشد، فَطُوبی لمن اقام به عَلی مِنهاج الطَّریق. و اَمّا العِفافُ فَیَتشعَّب منه الرِّضا والاِستِکانة و الحَظَّ و الرّاحَةُ و التَّفقُّدُ و الخشُوعُ و

التَّذكَّرُ و التَّفكُّر و الجُود و السَّخا، فهذا ما يَتشَعَّبُ لِلعاقِل بِعفافه رِضاً باللهِ و بِقَسمِه.

و امّا الصِّيانة فيتشعَّبُ منها الصَّلاح و التَّواضُعُ و الوَرعُ و الانابَةُ و الفَهمُ و الأَدَبُ و الاحسانُ و التَّحبُّبُ و الخيرُ و اجتِناءُ البشر، فَهذا ما اَصاب العاقلُ بالصِّيانة، فَطُوبى لمن اكرَمَهُ مُولاه بالصِّيانة.

و امّا الحياءُ فَيَتَشَعَّبُ منه اللّينُ و الرّافَةُ و المراقَبَةُ لِلهِ فى السِّرِّ و العَلانيةِ و السَّلامةُ و اِجتِناب الشَّرِّ و البَشاشَة و السَّماحة و الظَّفَر و حُسنُ الثّناءِ عَلى المرء فى النّاس، فَهذا ما اَصابَ العاقِلُ بِالحَياءِ، فَطُوبى لمن قَبِلَ نَصيحة الله، و خافَ فَضيحَتَهُ.

و امّا الرَّزانةُ فَيَتَشَعَّبُ منها اللُّطفُ و الحَزمُ و اَداء الأَمانةِ و تَرَكُ الخِيانَةِ و صِدقَ اللِّسانِ و تَحصينُ الفَرج و استِصلاحُ المالِ و الاستعدادُ لِلعَدوِّ و النَّهى عن المنكَرِ و تركُ السَّفَه. فَهذا ما اَصابَ العاقِلُ بالرِّزانة، فَطُوبى لمن تَوَقَّرَ و لم تَكُن لَه خِفَّةٌ و لا جاهِلِيَّةٌ، و عَفا و صَفَحَ.

و امّا المداوَمَة عَلى الخير، فَيتشَعَّبُ مِنه تَركُ الفَواحِشِ، و البُعدُ من الطَّيش و التَّحَرُّجُ و اليقينُ و حُبُّ النِّجاة، و طاعَةُ الرَّحمن، و تَعظيمُ البُرهان و اجتنابُ الشَّيطان، و الاجابَةُ لِلعدلِ و قولُ الحَقِّ. فهذا ما اَصابُ العاقِلُ بمداومة الخَيرِ، فَطُوبى لمنَ ذكَرَ اَمامَهُ، و ذكر قِيامَهُ و اَعْتَبر بِالفِناء.

و اَمّا كراهِيةُ الشَّرِّ فَيتَشَعَّبِ منه الوَقارُ و الصَّبرُ و النَّصرُ و الاستِقامَةُ عَلى المِنهاج و المداوَمَةُ عَلى الرِّشادِ وَ الايمانُ بِالله و التَّوفُّرَ وَ الاخلاصُ و تَركُ مالا يَعنيه، و المحافَظَةُ على ما يَنفَعُهُ. فَهذا ما اَصابَ العاقِلُ بالكراهِيةِ لِلشَّرِّ، فَطُوبى لمن اقام بِحَقِّ الله، و تَمسَّک بِعُرى سَبيل اللهِ.

و امّا طَاعة النّاصح فيتَشَعَّبُ منها الزِّيادة فى العَقلِ و كمال اللُّبُّ و محمدَةُ العَواقِب و النَّجاة من اللَّوم و القَبُول و المودَّةُ و الاسراجُ و الانصافُ و التَّقدُّمُ فى الأُمُورِ و القُوَّةُ عَلى طاعَة اللهِ، فَطُوبى لمن سَلِمَ مِن مَصارِعِ الهوى. فَهذِهِ الخِصال كلُّها يَتَشَعَّبُ من العَقلِ.

از این کلمات چنین بر می‌آید که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

بدان سان که شتر حرون را عقال کنند و بند بر زانو نهند، عقل عقال جهل باشد. همانا خداوند عقل را بیافرید و فرمان داد که: نزدیک شو، فرمان پذیرفت، پس فرمود دور شو، اطاعت کرد. آنگاه فرمود: سوگند به عزّت و جلال خود یاد می‌کنم خلقی بزرگتر از تو نیافریدم، و اطوع از تو خلق نکردم، به تو ظهور دادم آفرینش را و با تو بر می‌گردانم، و با تو اجر و ثواب می‌دهم و به معرض عقاب در می‌آورم.

آن گاه پیغمبر فرمود: منشعب می‌شود از عقل حلم، و از حلم علم و از علم رشد و از رشد عفاف، و از عفاف صیانت و از صیانت حیا، و از حیا رزانة[1] و از رزانة مداومت بر خیر، و از مداومت بر خیر کراهت از شرّ، و از کراهت شرّ طاعت ناصح، و هر یک از این اصناف ده گانه را که شمرده شد انواع ده گانه است بدین سان که مرقوم می‌شود.

نخستین: حلم است، پس کارهای نیکو و مصاحبت با نیکان، و رستن از رذالت و بیرون شدن از خساست. و خواستاری خیرات و ادراک معالی درجات و صفت عفو و سرمایه تمهّل[2] و متّصف شدن به نیکوئی، و کناره جستن از بیهوده‌گوئی، این همه از زایش حلم مرد، خرد را پیرایش گردد.

و دویم: علم است و آن به شرط فقر غناست، و در عین امساک عطا در کمال لینت مهابت است و در تمام سقم سلامت به معنی قربت دارد، اگرچه به صورت دور باشد، و همه آزرم[3] جوی کند اگرچه به گفتار مردم آزار باشد، مقام رفعت دهد اگر چه پست بود، و شرف افزاید اگرچه پست باشد، و همه دانش و حکمت است و همه کرامت و مکانت. این است بهرهٔ عاقل از علم. نیکو آن کس که عاقل و عالم شد.

سیم: رشد است، و از رشد حاصل می‌گردد: استقامت و هدایت و

---

۱. رزانة: وقار، سکینه.
۲. تمهّل: رفق و مدارا.
۳. آزَرم: حیا و شرم.

نیکوئی و پرهیزکاری و وصول به اجر و استواری در طریق و اصابت عدل و ثواب و کرم و معرفت به دین خداوند. این جمله بهرهٔ عاقل است از رشد. نیکو آن کس که به نیروی رشاد جادهٔ صواب سپرد.

چهارم: عفاف است، و از عفاف: مقام رضا و روش فروتنی و وصول حظّ و بهره و راحت و تفقد و خشوع و تذکّر و تفکّر و جود و سخا برای عاقل به دست شود، و بدانچه خدای داده راضی گردد.

پنجم: صیانت است، و از صیانت: صلاح و تواضع و ورع و بازگشت به خدا و فهم و ادب و احسان و دوستی با اخوان و گشاده‌روئی برای عاقل حاصل گردد، نیکو آن کس که خداوندش به صیانت بزرگ کند.

ششم: حیاست، و از حیا مدارا و رأفت و مراقبت در طاعت در پنهان و آشکار و سلامت و پرهیز از شرّ و بشاشت وجه، و سماحت طبع و ظفر و نیک سکالی[1] نصیبهٔ خردمند شود. نیکو آن کس که از فضیحت بترسید و پذیرای نصیحت گشت.

هفتم: رزانت است و از رزانت رای: لطف و حزم و ادای امانت و ترک خیانت و صدق لسان و حصانت و عفاف فرج از حرام، و به صلاح آوردن مال به ادای حقوق آن، و اعداد کار از برای جهاد و نهی از منکر و ترک سفاهت و خفّت بهرهٔ عاقل گردد نیکو آن کس که وقار و تمکین یافت، و از سبکباری و جاهلیت روی برتافت.

هشتم: مداومت بر خیرات، و از مداومت خیر: ترک افعال نکوهیده و زشتیها، و کناره‌جوئی از سبکباری، و دور شدن از گناه، و اصابت یقین و حبّ عبادات در طلب نجات، و طلب خداوند رحمن، و تعظیم قرآن و اجتناب از وَساوِس شیطان، و اجابت دادخواه از دَرِ عدل و ادای قول حقّ عاید عاقل شود. نیکو آن کس که از یاد حشر و نشر بیرون نشود و از مرگ پند گیرد.

---

۱. سَکال: فکر و اندیشه. سِگال: نیز به معنی فکر و اندیشه آمده، و به معنی سخن و گفتگو نیز آمده.

نهم: کراهیت شرّ است، و از کراهیت شرّ: وقار و صبر و نصر و استقامت در طریق سداد و مداومت در رشاد و ایمان با خدای، و کثرتِ خیرات و اخلاص و ترک چیزی که فایده ندهد و مداومت کاری که سود بخشد حاصل عاقل شود. نیکو آن کس که به راه حقّ ایستاد و به حبل المتین شرع تمسّک جست.

دهم: طاعت ناصح است، و از طاعت ناصح: مرد عقل زیادت کند و دانش به کمال رساند، و عواقب امر پسنده آرد، و از ملامت به سلامت ماند و مقام قبول یابد، و مراتب محبت گیرد، و توفیق عدالت به دست کند، و در امور دین تقدّم جوید و در طاعت خداوند با نیرو شود. نیکو آن کس که از هوا و هوس محفوظ ماند.

این جمله خصلتها از عقل زایش کند.

تعریف
رسول خدای جاهل را و
علامت اسلام را برای شمعون بن لاوی

چون رسول خدای محاسن عقل را با شمعون بن لاوی بر شمرد، عرض کرد: یا رسول الله علامت جاهل چیست؟

فَقالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: إِنْ صَحِبْتَهُ عَنّاکَ، و إِنِ اعْتَزَلْتَهُ شَتَمَکَ، و إِنْ أَعْطاکَ مَنَّ عَلَیْکَ، و إِنْ أَعْطَیْتَهُ کَفَرَکَ، و إِنْ أَسْرَرْتَ إِلَیْهِ خانَکَ، و إِنْ أَسَرَّ إِلَیْکَ اتَّهَمَکَ، و إِنِ اسْتَغْنیٰ بَطِرَ و کانَ فَظّاً غَلیظاً، و إِنِ افْتَقَرَ جَحَدَ نِعْمَةَ اللهِ و لَمْ یَتَحَرَّجْ، و إِنْ فَرِحَ أَسْرَفَ و طَغیٰ، وَ إِنْ حَزِنَ أَیِسَ، و إِنْ ضَحِکَ فَهِقَ، و إِنْ بَکیٰ خارَ یَقَعُ فِي الْأَبْرارِ، و لا یُحِبُّ اللهَ و لا یُراقِبُهُ و لا یَسْتَحْیِي مِنَ اللهِ و لا یَذْکُرُهُ، إِنْ أَرْضَیْتَهُ مَدَحَکَ و قالَ فیکَ مِنَ الْحَسَنَةِ ما لَیْسَ فیکَ، و إِنْ سَخِطَ عَلَیْکَ ذَهَبَتْ مِدْحَتُهُ، و وَقَعَ فیکَ مِنَ السُّوءِ ما لَیْسَ فیکَ. فَهٰذا مَجْرَی الْجاهِلِ.

رسول خدای فرمود: اگر صاحب جاهل شوی تو را به رنج و عنا افکند، و اگر او را به عزلت باز داری به دشنامت یاد کند، و اگر تو را عطائی کند حمل منّت بر تو نهد، و اگر او را عطائی کنی از در کفران بیرون شود، اگر سرّی بدو سپاری خیانت کند؛ و اگر سرّی با تو سپارد تو را تهمت زند، و اگر غنی گردد سرَ به طغیان بر آورد، و بدگوی و بد خوی و درشت باشد. و اگر فقیر شود بر نعمت خدای کافر گردد، و باک ازگناه ندارد، و اگر او را فرحی و فرجی پیش آید در شادی اسراف کند و طغیان ورزد، و اگر او را حزنی و اندوهی رسد از رحمت خدای مأیوس گردد، چون بخندد با تمام دهن به اعلی صوت بخندد، و چون بگرید بانگ گاو برآرد، در میان نیکان در آید و خدای را دوست ندارد، و نگران حکم خدا نشود و شرمگین از خالق نگردد و یاد او نکند، اگر به رضای او رَوی در مدح تو غلوّ کند و محاسنی که در تو نیست بر تو بندد، و اگر بر تو خشم گیرد معایبی که در تو نیست از بهر تو تقریر دهد. این جمله صفت جاهل و روش او است.

تعریف
رسول خدای علامت اسلام را و
صفات مسلمین را برای شمعون بن لاوی

چون رسول خدای صفت جاهل را برای شمعون بن لاوی به پای برد، عرض کرد: یا رسول الله علامت اسلام چیست؟ فرمود: علامت اسلام: ایمان و علم و عمل است.

عرض کرد: علامت این هر سه چیست؟ فرمود: علامت ایمان چهار چیز است: اقرار به وحدانیت خدا، و ایمان به کتب خدا، و ایمان به پیغمبران خدا. و علامت علم نیز چهار است: علم به خدا و علم به محبّت خدا و علم به امانت خدا و حفظ آن تا هنگام ادای آن. و عمل نیز چهار است: نماز و روزه و زکوة و اخلاص.

این هنگام شمعون عرض کرد: یا رسول الله مرا خبر ده از علامت صادق، و

علامت مؤمن، و علامت صابر، و علامت تائب، و علامت شاکر، و علامت خاشع، و علامت صالح، و علامت ناصح، و علامت موقن، و علامت مخلص، و علامت زاهد، و علامت نیکوئی کننده، و علامت تقی، و علامت متکلّف، و علامت ظالم، و علامت مرائی، و علامت منافق، و علامت حاسد، و علامت مسرف غافل، و علامت کسلان، و علامت کذّاب، و علامت فاسق، و علامت خائن. فقال رَسُول الله صلی الله علیه و آله:

اَمّا عَلامَةُ الصّادِقِ فَاربَعَةٌ: یَصدَقُ فی قَوْلِه، و یصدق وَعدالله و وَعیدهُ، و یُوفي بالعهدِ، و یَجتَنِبُ الغَدرَ.

و امّا عَلامَةُ المؤمِنِ: فَاِنَّهُ یَرأفُ وَ یَرحَمُ و یَفْهَمُ و یَسْتَحیی.

و امّا عَلامة الصّابِر، فاربَعَةٌ: یَصْبِرُ عَلی المکارِه، وَ العَزمُ فی اَعمالِ الْبِرِّ، و التَّواضُعُ و الْحِلْمُ.

و امّا علامة التائب، فاربعةٌ: اَلنّصیحة لله فی عمله، و ترک الباطل و لزوم الحقّ، و الحرص علی الخیر.

و امّا علامة الشّاکر، فاربعةٌ: الشّکر في النَّعماء، و الصَّبر فی البلاء، و القنوع بِقسم الله، و لا یحمد و لا یُعَظِّمُ اَلّا الله.

و امّا علامة الخاشع، فاربعةٌ: مراقبة الله فی السِّرِّ و العلانیة، و رکُوب الجمیل و التَّفکر لیوم القیمة، و المناجات لِلّهِ.

و امّا الصّالح فاربعةٌ: یصفی قلبه، و یَصلِحُ عمله و یصلِحُ کسبه، و یصلح اموره کُلَّها.

و امّا علامةَ النّاصِح، فاربعةٌ: یقضی بالحقِّ، و یعطی الحقَّ من نفسه و یرضی للنّاس ما یرضَاه لنفسه و لا یَعتَدی لاحدٍ.

و امّا علامة الموقن، فَسِتَّةٌ: ایقن بانَّ الله حقٌّ فآمن بِه، و ایقن بانَّ الموت حقٌّ فحذره، و ایقن بانَّ البعث حُقٌّ فخاف الفضیحة، و ایقن بانَّ الجنَّة حَقٌّ فاشتاق الیها، و ایقن بانَّ النّار حَقٌّ فطهَّر سعیه للنَّجاة منها، و ایقن بانَّ الحساب حقٌّ فحاسب نفسه.

و امّا علامة المخلص، فاربعةٌ: یُسَلِّمُ قلبه و یَسلِّم جوارحه، و بذل خیره و کَفَّ شَرَّهُ.

و امّا علامة الزّاهد، فعشرةٌ: يزهد فی المحارم، و يكُفُّ نفسه، و يقيم فرائض ربّه، فان كان مملوكاً احسن الطّاعة و ان كان مالِكاً احسن المملكة، و ليس له محميةً و لا حِقدٌ، يحسن الی من اساءِ اليه و ينفع من ضَرَّهُ و يعفو عمَّن ظلمه، و يتواضع لحقِّ الله.

و امّا علامة البارِّ، فعشرةٌ: يُحِبُّ فی الله، و يصاحب فی الله، و يفارق فی الله و يغضب فی الله، و يرضی فی الله، و يعمل لله، و يطلب اليه، و يخشع لله خائفاً، مخوفاً طاهراً، مخلصاً، مستحيياً، مراقباً و يحسن فی الله.

و امّا علامة التّقی، فَسِتَّةٌ: يخاف الله و يحذر بطشه و يمسی و يصبح كانَّه يراه لا تهمُّه الدُّنيا و لا يعظم عليه منها شیءٌ لحسن خلقه.

و امّا علامة المتكلِّف فثلثٌ: الجدال فيما لا يعنيه، و ينازع من فوقه، و يتعاطی مالا ينال.

و امّا علامة الظّالم، فاربعةٌ: يظلم من فوقه بالمعصية، و يملک من دونه بالغلبة و يبغض الحقَّو يظهر الظُّلم.

و امّا علامة المرائی، فاربعةٌ: يحرص فی العمل لله اذا كان عنده احدٌ، و يكسل اذا كان وحده، و يحرص فی كلِّ امره علی المحمدة، و يحسن سمته بجهده.

و امّا علامة المنافق، فاربعةٌ: فاجرٌ دخله، يخالف لسانه قلبه، و قوله فعله، و سريرته علانيته، فويل للمنافق مِنَ النّار.

و امّا علامة الحاسِد، فثلثٌ: الغيبة و الَّتملُّق و الشَّماتة بالمصيبة.

و امّا علامة المسرف، فاثنانٌ: الفخر بالباطل و يأكل ما ليس عنده.

و امّا علامة الغافل فاربعةٌ: العمی و السَّهو و اللَّهو و النِّسيان.

و امّا علامة الكسلان، فاربعةٌ: يتوانی حتّی يُفرِّطَ، و يفرط حتّی يُضيِّعَ، و يضيِّعُ حتّی يأثم و يضجر.

و اما علامة الكذّاب، فاربعةٌ: ان قال لم يصدق، و ان قيل له لم يُصدِّق، و الَّنميمةُ و البهت.

و امّا علامة الفاسق، فاربعةٌ: اللَّهوُ وَ الَّلغوُ و العدوان و البُهتان.

و امّا علامة الجابر، فاربعةٌ: عصیان الرَّحمن و اَذی الجیران و بغض القُرآن و القُربُ الی الطّغیان.

رسول خدا فرمود:

مرد صادق را چهار نشان است: سخن به صدق کند، و احکام حقّ را در بیم و امید به صدق داند، و به عهد وفا کند و از نیرنگ دور باشد.

و مؤمن را چهار نشان باشد: رأفت و رحمت و فهم و حکمت و حیاء.

و صابر را چهار نشان است: تحمّل بر مکروهات، و قصد در مبرّات، و تواضع، و علم.

و تائب را چهار نشان است: خلوص عمل در راه خدا، و ترک باطل و مواظبت در کار حق، و حرص بر کار خیر.

و شاکر را چهار نشان است: شکر در نعمت، و صبر بر محنت، و بدانچه خدای داده قناعت کردن، و خاص داشتن خدای را بهر سپاس گذاشتن.

و خاشع را چهار نشان است: توجّه با یزدان در عیان و نهان، و غلبه دادن نفس را بر نیکویها و تفکّر از برای روز جزا، و مناجات در حضرت آله.

و صالح را چهار نشان است: قلب را صافی کند و عقل را پسنده آرد، و کسب را از در حلال جوید و امور خویش را اصلاح کند.

و ناصح را چهار نشان است: حکم به راستی کند و نفس را به راستی گمارد و از برای مردم آن خواهد که از برای خود خواهد، و با هیچ کس طریق عداوت نسپرد.

و موقن را شش نشان است: یقین داند شناس خدا حقّی است مر خدای را، پس ایمان آرد، یقین داند مرگ را و بیم کند، یقین داند انگیختن از خاک را و از رسوائی در قیامت باک دارد، یقین داند بهشت را و در طلب آن بکوشد، یقین داند دوزخ را و در رهائی از آن ساعی گردد، یقین داند روز حساب را و به حساب خویشتن خود برسد.

و مخلص را چهار نشان است: قلب را صفت سلم و سلامت دهد و جوارح را از کار نکوهیده باز دارد و نیکوییها را پراکنده کند، و از شرّ دست باز گیرد.

و زاهد را ده نشان است: از محرمات بپرهیزد و از معاصی نفس را باز دارد، واجبات خدای را بر پای کند، اگر مملوک است به حسن طاعت پردازد، و اگر مالک است عمارت مملکت آغازد و او را حقد و حسد نباشد، نیکو کند به جای بدی و سود بخشد در ازای زیان، از آنکه ظلم بیند معفو دارد و با هر که دیدار کند فروتنی فرماید.

و علامت بارّ ده چیز است: حبّ او و بغض او و مصاحبت او و مفارقت او و غضب او و رضای او و عمل او و طلب او و فروتنی او و نیکوئی او همه در راه خدا و از بهر خداست.

و علامت تقی شش چیز است: خوف از خدا و حذر کردن از خشم خدا، و صبح کند و شام کند بدان سان که گوئی خدای را نگران است، و دنیا او را به بند نیارد، و حطام دنیوی در چشم او بزرگ ننماید.

و متکلّف[1] را سه نشان است: در چیزی که او را سود نبخشد مجادلت اندازد، و با زبردست خود به منازعت برخیزد. و دست فرا برد بدانچه دسترس نخواهد داشت.

و ظالم را چهار نشان است: با زبردست خود از دَرِ عصیان بیرون شود، و زیردست را با غلبه مقهور نماید، و با کار حقّ عداوت آغازد و ظلم را ظاهر سازد.

و مرائی[2] را چهار نشان است: در نزد مردم حریص در عبادت باشد و چون تنها باشد کار به کسالت اندازد، همی خواهد که در هر کارش ستایش کنند که نام و نشان او را به محاسن عمل فزایش دهند.

و منافق را چهار نشان است: درونش دروغزن و بی‌فرمان است، و دلش مخالف زبان است، و گفتارش با کردارش و پنهانش با آشکارش آشنا نباشد پس وای بر منافق.

---

۱. متکلّف: کسی که چیزی را بر خود بندد.
۲. مرائی: ریاکار.

و حاسد را سه نشان است: چون حاضر نباشی غیبت آغازد، و چون در آئی آغاز ضراعت سازد و هنگام مصیبت شماتت کند.

و مسرف را دو نشان است: ثروت خویش را به کاری که سود نبخشد بذل کند و فخر داند، و بهای چیزی که هنوز به دست نکرده به وام گیرد و بخورد.

و غافل را چهار نشان است: کوری در طریق دین، و عدم خضوع در مسالک یقین و طلب لهو و لعب و نسیان از فرمان یزدان.

و کسلان را چهار نشان است: در امتثال امر اهمال کند تا مقصر شود، و در انجام امر افراط کند چندان که ضایع بگذارد و تضییع امر کند چندان که گناهکار گردد. و هنگام ادای عبادت تنگدل شود.

و کذّاب را چهار نشان است: چون سخن کند دروغ زند، و چون سخن از کس بشنود به دروغ دارد، و سخن‌چین باشد و از بهتان زبان کشیده ندارد.

و فاسق را چهار نشان است: همواره از پی لهو و لعب رود، و امور نکوهیده بی‌فایده را مرتکب شود، دست از مخاصمت و مبارات باز ندارد و مردم را به تهمت و بهتان بیازارد.

و جابر را چهار نشان است: در حضرت یزدان طریق عصیان سپارد، و پناهندگان و همسایگان را بیازارد، و قرآن را نکوهیده دارد و با طغیان تقرّب جوید.

چون سخن بدین جا رسید شمعون عرض کرد: قلب مرا شفا دادی، و چشم مرا بینا فرمودی و طریق هدایت بنمودی.

نصایح رسول خدای ﷺ از برای شمعون بن لاوی

فقال رَسُول الله ﷺ: یا شَمعُون انّ لک اعداءُ یطلُبُونک و یُقاتلونک لِیَسلبُوا دینک من الجِنّ و الانسِ.

فَامّا الّذين من الانس: فَقومٌ لا خِلاق لهم فی الاخِرةِ و لا رغبة لَهم فيما عندالله انّما هَمُّهم تعيير النّاس باعمالهم، لا يُعَيِّرونَ انفسهم و لا يحاذِرُون اعـمالهم، ان رَأوْکَ صالحاً حَسدُوک و قالوا: مرءٍ، و ان رأوْکَ فاسِداً قالوا: لا خير فيه.

و امّا اعداؤُک من الجِنّ فَابليسُ و جُنُودهُ: فاِذا اتاکَ فَقال: ماتَ ابنُکَ. فقل: اِنّما خُلِقَ الاحياءُ ليمُوتُوا، و تدخُلُ بضعةٌ منی الجَنّة، اِنّهُ لَيُسری. فاذا اتاکَ و قال: قـد ذهب مالک: فَقُل: الحمدلله الّذی اَعطی و اَخَذَ و اَذْهَبَ عنی الزَّکوةَ فلا زکوة علیَّ و اِذا اتاکَ و قال لک النَّاس يَظلِمُونکَ و انت لا تَظلِمُ، فقل: اِنّما السَّبيلُ يوم القِيمَة علی الّذين يظلِمُون النّاسَ و ما علی المُحسنينَ من سَبيلٍ و اِذا اَتاکَ و قال لَکَ: ما اکثر اِحسانَکَ، يُريدُ ان يُدخِلَکَ العُجب فقل: اسائَتی اَکْثَرُ من اِحسانی. و اذا اتاک و قال لک ما اکثر صَلوتَکَ، فقل: غَفلتی اکثر من صَلوتی. و اذا قال لَک: کم تُعطی النّاس؟ فقل: ما اخذُهُ اکثرُ مِمّا اُعطی. و اذا قال لک: ما اکثر من يَظلِمُک؟! فقُل: من ظَلمتُهُ اکثرُ. و اذا اتاک فَقالَ لَکَ: کم تَعملُ؟ فقل طالَ ما عَصَيتُ. و اذا اتاک فقال لَکَ: الا تُحِبُّ الدُّنيا؟ فقُل: قَدِ اغْتَرَّبها غَيری.

رسول خدای فرمود: ای شمعون تو را از جن و انس دشمنانند که همچنان با تو در آویزند تا دین تو را بربایند.

دشمنان انسی آنانند: که بیم آن جهان ندارند و رحمت خدای نجویند، و مردم را سرزنش کنند، و خود را پسنده خوانند، و از اعمال نکوهیده نپرهیزند. اگر تو را به صلاح بینند حسد برند و تحقیر فرمایند، و اگر فاسد بینند فساد تو باز نمایند.

و اما دشمنان تو از جن شیطان و لشکر اویند: پس اگر به نزدیک تو آید و گوید: فرزندت بمرد، او را پاسخ کن که: خداوند زندگان را برای مرگ آفریده و اینک فرزند من در جنان جای دارد، و اگر گوید: اموال تو از دست بشد، بگو: شکر خدای را که مال با من نگذاشت، و حمل زکوة ازگردن من برداشت. و اگر گوید: مردم تو را ستم کردند و تو نتوانستی کیفر کرد، بگو: خداوند ستم کنندگان را در قیامت عرضه مکافات و نقمت دارد، و مردم نیکو آسوده باشند. و اگر گوید: چه بسیار جود و عطا کردی؟ تا تو را به عجب و خیلا اندازد، بگو: عصیان من از احسان من فزونی دارد، و اگر گوید: چه بسیار نماز کردی و به حضرت یزدان نیاز بردی؟ بگو: غفلت من از عبادت من افزون است. و اگر گوید: چه فراوان مال خود را با مردم به رایگان دادی؟

بگو: آنچه از مردمان گرفتم از آن بیش است که بذل کردم. و اگر گوید چه بسیار مظلوم شدی؟ بگو: من بر زیادت ظلم کرده‌ام، و اگر گوید: فراوان در طریق فرمان رنج بردی بگو بسیار وقت است که گناهکار بوده‌ام، و اگر گوید. چرا دنیا را دوست نمی‌داری؟ بگو: من فریفتهٔ دنیا نیستم، برو و جز مرا فریفته دنیا میکن.

کلمات رسول خدای برای شمعون بن لاوی

اِنّ الله تَبارکَ و تَعالی لما خلق السُّفلی، فَخَرت و زَخَرت و قالَت: اَیُّ شَیءٍ یَغلِبُنی؟ فَخَلَق الارضَ فَسَطَحها علی ظَهرِها. فَذَلّت. ثُمّ اِنَّ الارضَ فَخَرت، و قالت اَیُّ شیءٍ یَغْلِبُنی؟ فَخَلَق اللهُ الجِبالَ، فَاَنْبَتَها علی ظَهرها اَوتاداً مِن اَن تَمیدَ بِها عَلیها فَذَلَت الارضَ و اَسْتَقَرَّت. ثُمّ اِنَّ الجِبالَ فَخَرت علی الارض فَشَمَخَت و استَطالَت و قالَت اَیُّ شیءٍ یَغلِبُنی، فَخَلق الحَدیدَ، فَقَطَعها فَذلَّت ثُمّ اِنَّ الحَدیدَ فَخرَ علی الجِبالِ، و قال: اَیُّ شیءٍ یَغلبنی؟ فخلق النّار فَاذا بَتِ الحَدیدَ، فَذَلَّ الحدیدُ. ثُمّ النّار زَفَرَتْ و شَهِقَت و فَخَرت و قالت: اَیُّ شیءٍ یَغلبنی؟ فَخلَق الماءَ فاَطفأها، فَذَلَّت. ثمّ اِنّ الماء فَخَر و زَخَر، و قال: ایُّ شیء یَغلبنی؟ فَخلق الرّیح، فَحَرَّکَت اَمواجُهُ و اَثارَت ما فی قَعره و حَبَستهُ عَن مَجاریه، فذلَّ الماءُ. ثمَّ انَّ الرّیح فَخَرت و عَصَفَتْ و قالَت: ایُّ شیءٍ یَغلِبُنی؟ فَخَلَق الانسانَ فَبَنی وَ احْتالَ ما یَستَتِرُ به مِنَ الرّیح و غیرها فذلَّت الرّیح ثمّ ان الانسان طَغی، و قالَ: من اَشَدُّ مِنّی قُوّةً؟ فَخَلق الموتَ، فَقَهَرَهُ فَذلَّ الانسانُ ثمَّ اِنّ الموتَ فخر فی نَفسهِ، فقال الله عَزَّ و جَلَّ: لا تَفخر، فانّی ذابِحُکَ بَین الفَریقَینِ أهلِ الجنَّةِ و أهل النّارِ ثمّ لا اُحییکَ اَبداً فَخافَ.

ثُمّ قالَ: و الحِلْمُ یَغلِبُ الغَضَب، و الرَّحمة تَغلِبُ السَّخَط، و الصَّدَقة تَغلِبُ الخَطیئَة.

رسول خدای می‌فرماید: همانا خداوند تبارک و تعالی این جهان سفلی را بیافرید، جهان بر خویشتن ببالید و گفت: کدام چیز بر من تواند غلبه جست و غالب شد؟ پس خداوند زمین را بیافرید و بر پشت آن گسترده ساخت و او را ذلیل کرد، این وقت فخر و مباهات زمین را افتاد و خود را قالب و قاهر دانست، پس خدای از

جبال بر پشت آن اوتاد کرد و او را ذلیل ساخت و استقرار داد. این وقت کوهسارها سر بر کشیدند و مفاخرت جستند که هیچ شیء را بر ما دست نباشد. پس خداوند آهن را بیافرید تا درون کوه را پاره پاره ساخت، و او را ذلیل کرد. و چوی آهن از در فخر بیرون شد، آتش را بیافرید تا او را بگداخت. و چون آتش سرکش گشت، آب را بیافرید تا او را فرو نشاند، و چون آب را تکبّر و تفاخر پدید شد، باد را بیافرید تا او را به سورت امواج شوریده ساخت، و هر زمانش زیرِ زَبر کرد، و چون باد از در فخر بیرون شد، و گفت: کس را بر من دسترس نیست انسان را بیافرید، و انسان دفع باد را تشیید و بنیاد کرد. چون نیروی باد بگشت، انسان طغیان کرد، و گفت: کس را نیروی من نیست، پس خداوند مرگ را بر او مستولی ساخت، پس انسان ذلیل شد و مرگ بر خود ببالید پس خداوند مرگ را بر او مستولی ساخت، پس انسان ذلیل شد و مرگ بر خود ببالید پس خداوند قاهر او را خطاب کرد که: ترا در میان اهل بهشت و جهنم ذبح کنم، و هرگز زنده نسازم، پس مرگ بیمناک شد.

آنگاه پیغمبر فرمود: سورت[1] غضب به حلم شکسته شود، و آتش سخط به زلال رحمت فسرده گردد، و صدقه دفع خطئیه دهد.

وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله
برای معاذ بن جبل رحمة الله

آن هنگام که رسول خدای معاذ بن جبل را به حکومت بعضی از اراضی یمن نامزد کرد ـ چنانکه مذکور شد ـ بدین کلمات نصیحت فرمود، و فرمان کرد که با مردم آن اراضی بدین گونه کار کند:

قالَ: یا مَعاذُ عَلِّمْهُمْ کِتابَ اللهِ، و أَحْسِنْ أَدَبَهُمْ عَلَی الْأَخْلاقِ الصّالِحَةِ، و أَنْزِلِ النّاسَ مَنازِلَهُمْ خَیرَهُمْ و شَرَّهُمْ، و أَنْفِذْ فیهِمْ أَمْرَاللهِ، و لا تُخاشِ في أَمْرِهِ و لا مالِهِ أَحَداً، فَإِنَّها لَیْسَتْ بِوَلایَتِکَ و لا مالِکَ. و أَدِّ إِلَیْهِمُ الْأَمانَةَ في کُلِّ قَلیلٍ و کَثیرٍ، و عَلَیْکَ بِالرِّفْقِ وَ الْعَفْوِ في غَیرِ تَرْکٍ لِلحَقِّ، لِقَوْلِ الجاهِلِ قَدْ تَرَکْتَ مِنْ حَقِّ اللهِ. وَاعْتَذِرْ إِلیٰ

---

۱. سورت: شدّت و حدّت.

أَهْلِ عِلْمِکَ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ خَشِیتَ أَنْ یَقَعَ إِلَیْکَ مِنْهُ عَیْبٌ حَتّیٰ یَعْذِرُوکَ و أَمِتْ أَمْرَ الْجاهِلِیَّةِ إِلّا ما سَنَّهُ الْإِسْلام، و أَظْهِرْ أَمْرَ الْإِسْلامِ کُلَّهُ صَغیرَهُ و کَبیرَهُ، وَلْیَکُنْ أَکْثَرُ هَمِّکَ الصَّلوٰةَ، فَإِنَّها رَأْسُ الْإِسْلام بَعْدَ الْإِقْرارِ بِالدِّینِ، و ذَکِّرِ النّاسَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ، وَ اتَّبِعِ الْمَوْعِظَةَ فَإِنَّهُ أَقْویٰ لَهُمْ عَلَی الْعَمَلِ بِما یُحِبُّ اللهُ، ثُمَّ بَثَّ فیهِمُ الْمُعَلِّمینَ، و اَعْبُدُ اللهَ الَّذي إِلَیْهِ تُرْجَعُ، و لا تَخَفْ في اللهِ لَوْمَةَ لائِمٍ.

و أُوصیکَ بِتَقْوَی اللهِ و صِدْقِ الْحَدیثِ، و وَفاءٍ بِالْعَهْدِ، و أَداءِ الْأَمانَةِ و تَرْکِ الْخِیانَةِ، و لینِ الْکَلام، و بَذْلِ السَّلام، و حِفْظِ الْجارِ، و رَحْمَةِ الْیَتیمِ، و حُسْنِ الْعَمَلِ، و قَصْرِ الْأَمَلِ، و حُبِّ الْآخِرَةِ، وَ الْجَزَعِ مِنَ الْحِسابِ، و لُزُومِ الْإِیمانِ، وَ الْفِقْهِ في الْقُرْآنِ، و کَظْمِ الْغَیْظِ، وَ خَفْضِ الْجَناحِ.

و إِیّاکَ أَنْ تَشْتِمَ مُسْلِماً، أَوْ تُطیعَ اٰثِماً، أَوْ تَعْصِیَ إِماماً عادِلاً، أَوْ تُکَذِّبَ صادِقاً، أَوْ تُصَدِّقَ کاذِباً. و اذْکُرْ رَبَّکَ عِنْدَ کُلِّ شَجَرٍ وَ حَجَرٍ، و أَحْدِثْ لِکُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً، أَلسِّرَّ بِالسِّرِّ وَ الْعَلانِیَةَ بِالْعَلانِیَةِ.

یا مَعاذُ لَوْلاٰ أَنَّني أَریٰ أَلّاٰ نَلْتَقِي إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ، لَقَصَّرْتُ في الْوَصِیَّةِ وَ لٰکِنَّني أَریٰ آنّا لاٰ نَلْتَقي أَبَداً، ثُمَّ أَعْلَمْ یا مَعاذُ إِنَّ أَحَبَّکُمْ إِلَيَّ مَنْ یَلْقانِي عَلیٰ مِثْلِ الْحالِ الَّتي فارَقَني عَلَیْها.

فرمود: ای معاذ مردم آن اراضی را به قرآن آموزگاری می‌کن، و به اعمال پسنده باز می‌دار، و هر کس را در برابر اعمال خیر و شر پاداش و کیفر می‌فرمای، و در اجرای احکام در امر خدا و مال خدا ازکس بیم مکن، و زیاده وکم میندیش چه تو را در حدود شریعت حکومت نیست، و در هر بیش وکم ادای أمانت می‌کن، و ایشان را از حکم خداوند آگهی می‌ده، و با ایشان در آنچه با شریعت از در مخالفت نباشند طریق مرافقت می‌سپار، و در امری که بیم از نکوهش جاهل کنی پژوهش عالم می‌کن تا سخنت بشنود و عذرت بپذیرد، و قواعد جاهلیّت را نابود کن مگر آن راکه در اسلام پسنده افتاد، و قواعد اسلام را چه خُرد باشد چه بزرگ آشکار ساز، و تمامت همّت را بر نماز مقصور دار، چه صلوة را در اسلام منزلت سر باشد و مردم را به یاد خدا و اندیشه روز جزا باز دار و به مطاوعت[1] احکام قرآن آموزگار باش، چه این نیرومندتر کار است از آنچه در اعمال دوست دارد، پس آموزگاران به میان مردم

---

۱. مطاوعت: پیروی.

فرست تا احکام شرع را آموزگاری کنند، و عبادت کن آن خدای را که بازگشت تو بدوست و از عبادت یزدان و از نکوهش جاهلان میندیش.

و اندرز می‌کنم تو را به پرهیزکاری و راست گفتاری و وفای به عهد، و أدای أمانت و ترک خیانت و رفق در کلام و إفشای سلام، و محافظت پناهندگان، و رحمت با یتیمان و نیکو آوردن عمل و کوتاه داشتن أمل[1]، و دوست داشتن دارالقرار و بیمناک بودن از روز شمار، و ملازمت ایمان و فقاهت در قرآن، و فرو نشاندن خشم و فرو گذاشتن کبر.

و بپرهیز از آنکه مسلمی را دشنام گوئی یا گناهکاری را اطاعت کنی، یا پیشوای عادلی را طریق معصیت سپاری یا تکذیب صادقی فرمائی یا تصدیق کاذبی کنی، و از یاد خدا بیرون مشو نزدیک هر شجر و حجری، و از برای هر معصیتی آغاز توبتی کن، گناه نهان را به توبت نهان، و عیان را به انابت عیان چاره می‌جوی.

ای معاذ اگر می‌دانستم تا قیامت دیدار می‌کنم این اندرز را به دراز نمی‌کشیدم لکن دانسته‌ام که هرگز دیده نخواهم شد. دانسته باش که بهترکس از شما نزد من آن است که در قیامت چون مرا دیدار کند در امتثال فرمان مانند امروز باشد که از او جدا می‌شوم.

کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواعظ و نصایح

إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفاً، و إِنَّ شَرَفَ الْمَجالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ الْقِبْلَةُ: همانا از برای هر چیز شرفی است و شرف مجالس آن است که رو با روی قبله باشد.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النّاسِ، فَلْيَتَّقِ اللهَ. و مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ. و مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النّاسِ، فَلْيَكُنْ بِما في يَدِ اللهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِما في يَدِهِ. فرمود: کسی که خواهد عزیزتر از مردمان باشد، باید از خدای بیم دارد. و کسی که خواهد نیرومندتر از مردم باشد، باید کار خود به خداوند باز گذارد، و کسی که خواهد غنی‌تر از مردم باشد، باید بدانچه در راه خدا بذل می‌کند به زیادت

---

۱. امل: آرزو.

از خود داند از آنچه با خود دارد.

آنگاه فرمود: اگر خواهید شما را از شرار ناس آگهی دهم؟ گفتند: چنین باشد. قالَ: مَن اَکَل وَحْدَهُ و مَنَعَ رِفْدَهُ، وَ جَلَدَ عَبْدَهُ. فرمود: کسی که یک تنه مائده نهد و مهمان را دفع دهد، و عبد از آسیبش نرهد.

آنگاه فرمود: اگر خواهید به بدترین از این کس آگهی دهم؟ عرض کردند: بلی، یا رسول الله. قال: مَن لاٰ یُقیلُ عَثرَةً، و لا یَقْبَلُ مَعْذَرَةٍ. فرمود: آن کس که بر لغزش مردم نبخشد، و عذر کس نپذیرد.

العَدُوِّ، و الرَّجل یَجِدُ عَلی بَطنِ امْرئَتِه رَجُلاً: شدّت بلا آن است که مرد را دست بسته گردن زنند، دیگر اسیر مادام که زندانی دشمن باشد، و سه دیگری مردی که بیگانه‌ای را بر شکم زن خویش دیدار کند.

و قالَ: العِلمُ خُدَین المُؤمِن و الحِلمُ وَزیرُهُ، وَ العقلُ دَلیلُهُ، و الصَّبرُ اَمیرُ جُنُودِه، وَ الرِّفقُ والِدُهُ، و البِرُّ اَخُوهُ؛ و النَّسَبُ آدمُ، و الحَسَبُ التَّقوی و المُرُوَّةُ اِصلاحُ المالِ.

می‌فرماید: علم ندیم مؤمن است، و حلم وزیر و عقل دلیل، و صبر سپهسالار، و مدارای با خلق پدر، و نیکوئی برادر اوست، و فخر با پدر نکند چه پدر همه کس آدم است، و هنر خویش را به تقوی داند، و مروّت را به انفاق فزونی مال استوار کند.

مردی مقداری شیر و عسل به حضرت رسول هدیه کرد تا بیاشامد:

فقالَ: شَرابانِ یُکتَفی بِاَحَدِهِما عَن صاحِبه؛ لا اَشرِبُهُ وَ لا اَحْرِصُهُ، وَ لکِنّی اَتواضَعُ لِلّهِ فانَّهُ مَن تَواضَعَ لِلّهِ رَفَعَهُ الله وَ مَن تَکبَّر وَضَعَهُ اللهُ وَ مَنْ اَقتَصَر فی مَعیشَتِه رَزَقَهُ اللهُ، و مَن بَذَّرَ حَرَمَهُ الله، و مَن اَکْثَرَ ذِکرَ اللهِ اجَرَهُ اللهُ: فرمود: این عسل و شیر دو شراب است که با یکی از آن قناعت باید کرد من ننوشم و حریص نشوم، لکن از در شکر به حضرت یزدان خضوع می‌برم، چه هر که در حضرت یزدان خاشع شود خداوندش برافرازد، و هر که کبر آغازد خداوندش پست سازد، و هر که در معیشت قناعت ورزد، خداوند روزی او را از در سعت برساند، و هر که در مال تبذیر کند خداوندش محروم بگذارد، و هر که در ذکر خداوند مراقبت کند خدایش اجر جزیل عنایت فرماید.

و قال: اَقْرَبُکُم غَداً مِنّی فی المَوْقِفِ اَصْدَقُکُم لِلْحَدیثِ، و اَداکُم لِلْاَمانَةِ و اَوفاکُم بِالعَهدِ، وَ اَحْسَنُکُمْ خُلقاً، و اَقْرَبُکُم مِنَ النّاس. می‌فرماید: فردای قیامت با من نزدیکتر آن کس است که در صدق سخن و ادای امانت و وفای عهد و حسن خلق و مداراة ناس از همه کس پیشی گیرد.

و قالَ، اِذا مُدِحَ الفاجِرُ اهتَزَّ الْعَرشُ و غَضَبَ الرَّبُّ: چون فاجر را مدح کنند عرش بلرزد و خداوند خشم گیرد.

مردی عرض کرد: یا رسول الله حزم کدام است؟ قال: تُشاوِرُ اَمرءً ذارَایٍ، ثُمَّ تُطیعُهُ. فرمود: با مرد دانا مشورت می‌کنی، پس اطاعت او می‌نمائی.

و قالَ یَوْماً: أَیُّهَا النّاسُ مَا الرَّقُوبُ فیکُمْ؟ قالُوا: الرَّجُلُ یَمُوتُ وَ لَمْ یَتْرُکْ وَلَداً،

فَقالَ: بَلِ الرَّقُوبُ حَقُّ الرَّقُوبُ رَجُلٌ ماتَ وَ لَمْ يُقَدِّمْ مِنْ وَلَدِهِ أَحَداً يَحْتَسِبُهُ عِنْدَاللهِ، و إِنْ كانُوا كَثيراً بَعْدَهُ.

ثُمَّ قالَ: مَا الصُّعْلُوكُ فيكُمْ؟ ثُمَّ قالُوا: الرَّجُلُ الَّذي لا مالَ لَهُ، فَقالَ: بَلِ الصُّعْلُوكُ حَقَّ الصُّعْلُوكِ مَنْ لَمْ يُقَدِّمْ مِنْ مالِهِ شَيْئاً يَحْتَسِبُهُ عِنْدَاللهِ، و إِنْ كانَ كَثيراً مِنْ بَعْدِهِ.

ثُمَّ قالَ: مَا الصَّرْعَةُ فيكُمْ؟ قالُوا: الشَّديدُ الْقَوِيُّ الَّذي لا يُوضَعُ جَنْبُهُ، فَقالَ: بَلِ الصَّرْعَةُ حَقُّ الصَّرْعَةِ رَجُلٌ وَكَزَ الشَّيْطانُ في قَلْبِهِ، فَاشْتَدَّ غَضَبُهُ و ظَهَرَ دَمُهُ، ثُمَّ ذَكَرَاللهَ فَصَرَعَ بِحِلْمِهِ غَضَبَهُ.

یک روز رسول خدا فرمود: ای مردم! رقوب در میان شما کیست؟ عرض کردند: رقوب آن کس است که چون بمیرد از وی فرزندی به جای نباشد، فرمود: نه این است، بلکه رقوب آن کسی است که از مرگ فرزند مصیبت ندیده باشد، و از پیش روی خود فرزندی به سوی آخرت گسیل نکرده باشد تا از این روی از خداوند طلب اجر کند، همانا آن کس که مرگ فرزند ندید اگر چه از پس مرگ فرزندها از او بماند رقوب باشد.

آنگاه فرمود: صعلوک کیست؟ گفتند: آن کس که مالی از برای او نباشد، فرمود: بلکه صعلوک آن کس است که در زندگانی خود مالی انفاق نکرده باشد تا از خدا طلب اجر کند، چنین کس اگرچه از پس مرگش مال فراوان بگذارد هم صعلوک است.

آن گاه فرمود: صرعه کیست؟ گفتند: شدید قوی که لین العریکه[1] نباشد، فرمود: صرعه مردی است که به وسوسهٔ شیطان انگیزش غضب کند، و افروخته گردد، پس خدای را یاد کند و به زلال حلم آتش غضب را بنشاند.

و قالَ: مَنْ عَمِلَ عَلى غَيرِ عِلْمٍ، كانَ ما يُفسِدُ اكثر ممّا يُصلِحُ: آن کس که بدون علم کار کند افساد او از اصلاح او افزون است.

و قالَ: الْجُلُوسُ فى الْمَسْجِدِ انْتِظارَ الصَّلوٰةِ عِبادَةٌ ما لَمْ يُحَدِّثْ، قيلَ: يا رَسُولَ اللهِ و ما يُحَدِّثُ؟ قالَ: الْإِغْتِيابُ. فرمود: نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتی است چندان که حدیث نکند. عرض کردند: حدیث چیست؟ فرمود غیبت مسلمین.

---

۱. لین العریکه: کسی که دارای روش نیک و اخلاق سلیس باشد.

و قالَ: الصّائم فی عِبادَةٍ و اِنْ کانَ نائِماً عَلی فِراشِه، ما لَم یَغتَب مُسْلِماً: [فرمود]: روزه‌دار در عبادت است اگر چه بر فراش خویش خفته باشد، مادام که غیبت مسلمی نکرده است.

و قالَ: مَنْ أَذاعَ فاحِشَةً کَمُبْتَدیها، وَ منْ عَیَّرَ مُؤْمِناً لِشَیْءٍ لَمْ یَمُتْ حَتّیٰ یَرْکَبَهُ: [فرمود]: کسی که پرده از گناه بر افکند چنان است که ابتدا بدان گناه می‌کند، و هر کس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند از دنیا بیرون نشود تا خود آن درد را دیدار کند.

و قال: ثَلثةٌ و ان لم تَظلِمهُم ظَلَمُوکَ: السِّفلة و زَوْجَتُکَ و خادِمُکَ. [فرمود]: سه کس را اگر ظلم نکنی از ایشان ظلم بینی: نخست مردم سِفله[1]، دیگر زوجهٔ تو، و سه دیگر خادم تو.

و قال: اَربَعٌ مِن عَلاماتِ الشِّقاءِ: جُمُودُ العَینِ و قَسْوَةُ القَلبِ و شِدَّةُ الحِرصِ فی طَلَبِ الدُّنیا و الاِصْرارُ عَلی الذَّنبِ: [فرمود]: چهار چیز علامت شقاوت است: جمودات[2] چشم از سیلان دمعه[3]، و قساوت قلب به جای رأفت و شفقت، و شدّت حرص در طلب دنیا و اصرار در اثم و عصیان.

مردی عرض کرد: یا رسول الله مرا وصیّتی فرما. فَقالَ: لا تَغْضَبْ ثُمَّ اَعادَ عَلیهِ، فَقالَ لا تَغْضَب، ثُمّ. قال: لَیسَ الشَّدیدُ بِالصُّرعَةِ، اِنَّما الشَّدیدُ الَّذی یَملِکُ نَفسَهُ عِندَ الغَضَبِ. فرمود: غضب مکن و کرّت دیگر فرمودند: غضب مکن، آنگاه فرمودند: نیرومند آن کس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد، بلکه آن کس است که هنگام غضب بتواند نفس خویش را باز داشت.

و قال: اِنَّ اَکمَلَ المُؤمنینَ اِیماناً اَحْسَنُهُم اَخلاقاً. [فرمود]: همانا کاملترین دین‌داران آن کس است که در محاسن اخلاق نیکوتر باشد.

و قالَ: ما کانَ الرِّفقُ فی شَیءٍ اِلّا زانَهُ، وَ لاکانَ الخَرقُ فی شَیءٍ اِلّا شانَهُ. [فرمود]: آن کس که کار بر رفق و مدارا کند او را زیب و زینتی باشد، و آن کس که طریق حدّت و سورت سپرد نکوهیده گردد.

و قالَ: الکِسْوَةُ تُظْهِرُ الغِنی وَ الاحْسانُ اِلی الْخادِمِ یَکْبِتُ العَدُوَّ. [فرمود]: جامه نیکو نمودار غنی و ثروت است و احسان با خادم دشمن را زحمت و ذلّت و اهانت دهد.

---

۱. سفله: مردم پست.
۲. جمودت: خشکی.
۳. دمعه: اشک.

وَ قالَ: اُمِرْتُ بِمُداراةِ النّاسِ، كَما اُمِرتُ بِتَبليغِ الرِّسالَة: می‌فرماید: مأمور شدم که با مردم طریق رفق و مدارا سپرم، بدان گونه که مأمور شدم ابلاغ رسالت خویش کنم.

و قالَ: اَستَعينُوا عَلى اُمُورِكُم بِالكِتمانِ، فَانَّ كُلّ ذى نِعمَةٍ مَحسُودٌ: [فرمود]: استعانت جوئید در انجام امور خویش بپوشیده داشتن آن، چه صاحبان نعمت را حاسدان در تخریب امر همّت گمارند.

و قالَ: الايمانُ نِصفانِ: نِصفٌ فِى الصَّبر و نِصفٌ فى الشّكر. ایمان ساخته از دو بهره از دو بهره است: نیمی صبر در شدّت و نیمی شکر در نعمت است.

و قال: الاَكْلُ فى السُّوقِ دَنائَةٌ. [فرمود]: در بازار و برزن به کار اکل پرداختن اظهار دنائت خویش ساختن است.

و قال: الحَوائجُ اِلى اللهِ وَ اَسبابُها، فَاطلُبُوها اِلى الله بِهِم فَمَن اَعطاكُمُوها فَخُذُوها عَنِ الله بِصَبرٍ. [فرمود]: حاجتها و اسباب حاجتها به فضل خداوند ساخته شود، پس از خدا بخواهید و چون به توسط مردمان در یابید از ایشان ندانید، بلکه از خدای دانید و در طلب عجلت نکنید.

و قال: عَجَباً لِلمُؤمِنِ، مَن لا يَقضِى اللهُ عَلَيه قَضاءً اِلّا كانَ خَيراً لَه سَرَّهُ او ساءَهُ؛ اِنْ اِبتلاه كانَ كفارَةً لذَنبِه، وَ اِن كانَ اَعْطاهُ وَ اكرَمَهُ كانَ قَد حَباهُ. [فرمود]: عجب می‌آید مرا از مؤمن که خداوند جز از در خیر حکمی بر او نراند، چه او را خوش آید یا مکروه افتد، همانا اگر خداوند او را به بلائی مبتلا کند گناهی از وی فرو نهد و اگر عطائی کند او را محض عنایت اکرامی کرده باشد.

و قالَ: مَنْ أَصْبَحَ و أَمْسىٰ وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ الْغِنىٰ في قَلْبِهِ، و جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ و لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنيا حَتّىٰ يَسْتَكْمِلَ رِزْقَهُ، و مَنْ أَصْبَحَ و أَمْسىٰ وَ الدُّنْيا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللهُ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ و شَتَّتَ عَلَيْهِ أَمْرَهُ، وَ لَمْ يَنَلْ مِنَ الدُّنيا إِلّا ما قُسِمَ لَهُ: [می‌فرماید]: کسی که روزگار بگذارد و همّت خویش را بر کار آخرت مقصور بدارد، خداوند قلب او را غنی کند و امرش را به نظم فرماید، و از دنیا به دَر نشود تا تکمیل رزق خویش نکند، و از دنیا برخوردار نشود، و آن کس که روزگار بگذارد و جز اندیشه دنیا نکند خداوندش به زحمت فقر ممتحن بدارد، و کار بر او پراکنده و سخت کند، و از دنیا جز رزق مقسوم در نیابد.

مردی از رسول خدا سؤال کرد که: حال امّت تو چون انجمن شوند چه باشد؟

فقال: جَماعَة اُمّتی اَهلُ الحَقِّ و اِن اَقَلُّوا. فرمود: جماعت امّت من اگرچه اندک باشد به حق باشند.

و قال: مَن وَعَدَهُ اللهُ عَلی عَمَلٍ ثواباً فَهُو مُنْجِزٌ لَهُ، وَ مَنْ اَوْ عَدَهُ عَلی عَمَلٍ عِقاباً فَهُو فیه بِالخِیارِ. [می‌فرماید]: کرداری را که خداوند به پاداش ثوابی و اجری وعده فرموده البته به وعده وفا کند، و گناهی را که به مکافات بیم داده تواند شد که رحمت کند و معفو دارد.

و قالَ: أَلاٰ اُخْبِرُکُمْ بِأَشْبَهِکُمْ بي أَخْلاٰقاً؟ قالُوا: بَلیٰ یا رَسُولَ الله. فَقالَ: أَحْسَنُکُمْ أَخْلاٰقاً، و أَعْظَمُکُمْ حِلْماً، و أَبَرُّکُمْ بِقَرابَتِهِ، و أَشَدُّکُمْ إِنْصافاً مِنْ نَفْسِهِ في الْغَضَبِ وَ الرِّضیٰ. فرمود: آگهی می‌دهم شما را به آن کس که با من از در خلق شبیه‌تر است. عرض کردند: فرمان کن. [فرمود:] آن کس از شما که خلقش ستوده‌تر باشد، و حلمش بزرگتر باشد، و رعایت صله رحم بیشتر کند، و هنگام خشم و رضا نیکتر نفس خویش را به عدل گمارد.

و قالَ: الطّاعِمُ الشّاکِرُ اَفضَلُ مِنَ الصّائِمِ الصّامِتِ: آن کس که نعمت خدای را بخورد و سپاس گزارد فضیلت دارد بر آن روزه‌دار که ساکت باشد.

و قال: وُدُّ المُؤْمِنُ المُؤْمِنَ فی اللهِ منْ اَعْظَمِ شُعَبِ الایمانِ. وَ مَن اَحَبَّ فی اللهِ وَ اَبْغَضَ فی اللهِ وَ اَعطَی فی اللهِ، و مَنَعَ فی اللهِ، فَهُو مِنْ اَصفِیاءِ الله. می‌فرماید: دوستی مؤمن مر مؤمن را در راه خدا اعظم طریق ایمان است، و آن کس که حبّ و بغضش و عطا و منعش از برای خدا باشد از پارسایان دین است.

و قال: اَحبُّ عبادِاللهِ اِلی اللهِ اَنْفَعُهُم لِعِبادِه، وَ اَقْوَمُهُم بِحَقِّه الّذینَ یُحبَّبُ اِلیهِم المَعْرُوفُ و فِعالُهُ: ستوده‌تر از بندگان نزد خداوند کسی است که برای بندگان خدا سودمندتر باشد، و در اجرای احکام حق استوارتر آن کسانند که معروف و امر به معروف را پسنده دارند.

و قال: مَنْ آتیٰ إِلَیْکُمْ مَعْرُوفاً فَکافِؤُهُ، فإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَأَثْنُوا فَإِنَّ الثَّناءَ جَزاءٌ. [فرمود]: کسی که شما را معروفی آورد و احسانی کرد پاداش کنید او را، و اگر دست به پاداش نیافتید زبان از ثنا باز ندارید، چه ثنا نیز جزائی باشد.

و قالَ: من حُرِمَ الرِّفقِ فَقَد حُرِمَ الخَیرَ کُلَّهُ. [فرمود]: کسی که از مدارای با خلق دست باز داشت ادراک خیر را به تمامت از دست بگذاشت.

و قالَ: لا تُمارِ اَخاکَ وَ لا تمازِحهُ و لاتَعدهُ فَتخلفَهُ. [فرمود]: خصومت با برادر مؤمن مکن، و با او به طریق مزاح که مورث خصومت است مسپار، و با او به کذب وعده مکن که هم موجب خصمی گردد.

و قال: الحُرُماتُ الّتی تَلزِمُ کُلَّ مُؤمنٍ رِعایَتُها وَالوَفاءُ بِها: حُرمَةُ الدّینِ وَ حُرْمَةُ الاَدَبِ، و حُرمَةُ الطَّعامِ. [می‌فرماید]: پاس حشمتهائی که بر مؤمنان رعایت آن واجب است: حرمت حشمت دین است و حرمت آداب شرع مبین، و دیگر حرمت نعمتهای جهان آفرین.

و قالَ: المُؤمن دَعِبٌ و لَعِبٌ؛ و المُنافِقُ قَطِبٌ غَضِبٌ. [فرمود]: مرد مؤمن برادران دینی را با طلاقت وجه و ملاحت گفتار دیدار کند، و منافق پیوسته خشمگین و کین‌توز باشد.

و قال: نِعْمَ العَونَ عَلی تَقوَی اللهِ الغِنی. [فرمود]: در پارسائی و پرهیزکاری غنا و دولتیاری بهتر معین است.

و قال: اَعْجَلُ الشَّرِّ عُقُوبةً البَغی. [فرمود]: کیفر بغی و طغیان در دین از هر بلائی سریع‌تر آید.

وَ قالَ: الهَدِیَّةُ عَلی ثَلاثَةِ وُجُوهٍ: هَدِیَّةُ مُکافاةٍ، و هَدِیَّةُ مُصانَعَةٍ، و هَدِیَّةٌ لِلّهِ. [می‌فرماید]: هدیه بر سه گونه است:

یکی: از بهر آن است که به زیادت عوض ستانند.

دویم: از بهر رشوه و وسیله انجام امر است.

سه دیگر: در راه خداوند است.

و قالَ: طُوبی لِمَن تَرکَ شَهوَةً حاضِرَةً لِمَوْعُودٍ لَمْ یَرَهُ: نیکو آن کس که آرزوهای نفس و حطام دنیوی راکه به دست است به وعده بهشتی که ندیده است ترک گوید.

و قال: مَن عَدَّ غَداً مِن اَجَلِهِ، فَقَد اَساءَ صُحبَةَ المَوْتِ. [فرمود]: آن کس که فردا را بشمار عمر خویش گیرد چون مرگش فرا رسد کار بر او سخت گردد.

و قالَ: کَیْفَ بِکُمْ؟ إِذا فَسَدَ نِساؤُکُمْ، و فَسَقَ شُبّانُکُمْ، و لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ و لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ. قِیلَ لَهُ: و یَکُونُ ذٰلِکَ یا رَسُولَ اللهِ؟ فَقالَ: نَعَمْ، و شَرٌّ مِنْ ذٰلِکَ. کَیْفَ بِکُمْ إِذا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْکَرِ و نَهَیْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ قِیلَ: یا رَسُولَ اللهِ و یَکُونُ ذٰلِکَ؟ قالَ: نَعَمْ، و شَرٌّ مِنْ ذٰلِکَ. کَیْفَ بِکُمْ إِذا رَأَیْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْکَراً وَ الْمُنْکَرَ مَعْرُوفاً؟

فرمود: چگونه بود حال شما؟ وقتی که زنان شما فاسد گردند، و جوانان شما فاسق شوند، و شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید. عرض کردند: این تواند بود؟ فرمود: بدتر از این آن است که امر به منکر خواهید کرد و نهی از معروف خواهید نمود. گفتند: یا رسول الله چنین وقت می‌آید؟ فرمود: بدتر از این آن است که معروف را منکر خواهید دانست، و منکر را معروف.

و قال: رُفِعَ عَنْ أُمَّتي الْخَطاءُ و النِّسْيانُ و ما أكْرِهُوا عَلَيْهِ، و ما لاٰ يَعْلَمُونَ، و ما لاٰ يُطيقُونَ و مَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ، وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ في الْوَسْوَسَةِ في الْخُلْقِ، ما لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ و لا لِسانٍ:

[می‌فرماید]: ارتکاب نه (۹) چیز را که روا نیست خداوند از امّت من معفو داشته: آنچه بیرون عمد به خطا از ایشان صادر شود، آنچه از در فراموشی کنند، و آنچه ایشان را بدان مجبور دارند، و آنچه ندانند حل و حرمت آن را و معمول دارند، و آنچه را طاقت ندارند و از واجبات فرو گذارند، و آنچه را اضطراراً مرتکب شوند، و آنچه را حسد ورزند لکن عامل شرّی نگردند، و آنچه تطیر و تشأم[1] به طیور و غیر آن کنند، و آن فتنه و فساد که در حق خلق بیندیشند مادام که سخنی از لب و زبان نگذرانیده باشد، این جمله را خداوند معفو دارد.

وَ قالَ: لا يَحْزُنُ اَحَدَكُم اَنْ تُرْفَعَ عَنهُ الرُّويا، فَاِنَّه اِذا رَسِخَ فى العِلمِ رُفِعَتْ عَنهُ الرُّؤيا. [فرمود]: محزون نکند یکی از شما را اینکه خواب دیدن از او برخیزد، همانا چون مرد راسخ در علم شد، دیگر خواب نبیند، چه رسوخ در علم او را از خواب دیدن بی‌نیاز کند.

و قال: صِنْفانِ مِنْ أُمَّتي إِذا صَلُحا صَلُحَتْ أُمَّتي، و إذا فَسَدا فَسَدَتْ أُمَّتي. قيلَ: يا رَسُولَ اللهِ و مَنْ هُمْ؟ قالَ: اَلْفُقَهاءُ وَ الْأُمَراءُ. فرمود: دو طایفه از مردمند که هر وقت به صلاح و سداد آیند، امّت من به صلاح باشند، و چون به طریق فساد روند امّت من فاسد گردند. عرض کردند: ایشان چه کسانند؟ فرمود: فقهاء و امراء.

و قالَ: أَكْمَلُ النّاسِ عَقلاً اَخوَفُهُم لِلّهِ وَ أَطْوَعُهُم لَهُ، وَ اَنْقَصُ النّاسِ عَقلاً اَخْوَفُهُم لِلسُّلطانِ و أطوَعُهُم لَهُ. [می‌فرماید]: کاملترین مردم از در عقل آن کس است که از خدای بیمناکتر باشد و نیکتر اطاعت کند، و ناقص‌تر آن کس است که از سلطان

---

۱. تطیر و تشأم: فال بد زدن.

بیشتر بترسد و بهتر اطاعت کند.

قال: ثَلاثَةٌ مُجالَسَتُهُم تُميتُ القُلُوبَ: الجُلُوسُ مَعَ الأَنذالِ، و الحَديثُ مَعَ النِّساءِ، و الجُلُوسُ مَعَ الأَغنِياءِ. مخالطت با سه کس قلب را بمیراند: با مردم فرومایه نشستن، و با زنان گفت و شنود کردن، و با اغنیا مصاحبت افکندن.

و قال: إِذا غَضِبَ اللهُ عَلىٰ أُمَّةٍ لَمْ يُنْزِلِ الْعَذابَ عَلَيْهِمْ، غَلَتْ أَسْعارُها و قَصُرَتْ أَعْمارُها، و لَمْ تَرْبَحْ تُجّارُها، و لَمْ تَزْلْ ثِمارُها، و لَمْ تَغْزُرْ أَنْهارُها، و حُبِسَ عَنْها أَمْطارُها، و سُلِّطَ عَلَيْها شِرارُها:

[می‌فرماید]: چون خدای بر جماعتی غضب کند عذاب بر ایشان فرو نیاورده باشد، بلای غلا میان ایشان بالا گیرد، و عمرها کوتاه گردد، و از تجارت ایشان سود برخیزد، و میوه‌های ایشان به کمال نرسد، و نهرها زیاد نشود، و باران قطع گردد، و اشرار بر ایشان دست یابند.

و قال: إِذا كَثُرَ الزِّنا بَعْدي كَثُرَ مَوْتُ الْفُجْأَةِ، و إِذا طُفِّفَ الْمِكْيالُ أَخَذَهُمُ اللهُ بِالسِّنينِ وَ النَّقْصِ، و إِذا مَنَعُوا الزَّكوٰةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكاتِها مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمارِ وَ الْمَعادِنِ، و إِذا جارُوا في الْحُكْمِ تَعاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَ الْعُدْوانِ، و إِذا نَقَضُوا الْعُهُودَ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ، و إِذا قَطَعُوا الْأَرْحامَ جُعِلَتِ الْأَمْوالُ في أَيْدي الْأَشْرارُ، و إِذا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ و لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتي سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ أَشْرارَهُمْ، فَيَدْعُو عِنْدَ ذٰلِكَ خِيارُهُمْ فَلا يُسْتَجابُ لَهُمْ.

می‌فرماید: چون بعد از من فعل زنا فراوان گردد مرگ فجأة بسیار گردد، و چون فروشندگان از کیلها بدزدند خداوند ایشان را به قحط و نقصان کیفر کند، و چون زکوة مال بازگیرند زمین از زرع و میوه و معدن برکت بازگیرد، و چون در حکومت جور کنند در ظلم و تجاوز از احکام خداوند معاون یکدیگر باشند، و چون وفا به عهد نکنند خداوند دشمنان ایشان را بر ایشان نصرت دهد، و چون قطع رحم کنند أموال ایشان به دست اشرار افتد، پس این هنگام استغاثت برند بر بزرگان ایشان و سؤال ایشان به اجابت مقرون نگردد.

چون این آیه مبارکه فرود شد:

لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلىٰ ما مَتَّعْنابِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ، و لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِلْمُؤْمِنينَ[1]

---

۱. سورهٔ حجر، آیه ۸۸: دو چشم خویش را باز مکن به سوی آنچه از افزودنی‌ها آنان را بدان ←

قال: مَنْ لَمْ يَتَعَزَّ بِعَزاءِ اللهِ، تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ حَسَراتٍ عَلَى الدُّنْيا، و مَنْ مَدَّ عَيْنَيْهِ إِلىٰ ما في أَيدِي النّاسِ مِنْ دُنْياهُمْ طالَ حُزْنُهُ و سَخَطَ ما قَسَمَ اللهُ لَهُ مِنْ رِزقِهِ، و تَنَغَّصَ عَلَيْهِ عَيْشُهُ، و لَمْ يَرَ أَنَّ لِلهِ عَلَيْهِ نِعْمَةً إِلّا في مَطْعَمٍ أَوْ مَشْرَبٍ، فَقَدْ جَهِلَ و كَفَرَ نَعِمَ اللهِ، و ضَلَّ سَعْيُهُ و دَنا مِنْهُ عَذابُهُ:

بعد از نزول آیهٔ مبارکه رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که در امور حوادث صبر نکند بدان گونه که خدای فرموده از دنیا بیرون شود با حسرتهای فراوان، و کسی که حسرت به مال مردم برد اندوهش فراوان شود، و خشم گیرد بر آنچه خدای از بهر او خواسته، و زندگانی بر او سخت شود، چنین کس نبیند نعمتهای خدا را و نشناسد مگر آنچه را بخورد و بیاشامد، پس نادان گردد و کفران نعمت خداوند کند و عذاب خداوند با او نزدیک گردد.

وَ قالَ: لا يَدْخُلُ الجنَّة اِلّا مَنْ كانَ مُسْلِماً: جز مسلمان کس داخل بهشت نشود.

ابوذر عرض کرد یا رسول الله اسلام چیست؟

فَقالَ: الْإِسْلامُ عُرْيانٌ، و لِباسُهُ التَّقْوىٰ، و شِعارُهُ الْهُدىٰ، و دِثارُهُ الْحَياءُ، و مِلاكُهُ الْوَرَعُ، و كَمالُهُ الدِّينُ، و ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ الصّالِحُ. و لِكُلِّ شَيْءٍ أَساسٌ و أَساسُ الْإِسْلامِ حُبُّنا أَهْلَ الْبَيْتِ. فرمود: اسلام برهنه است، جامه او پرهیزکاری است، و شعار او هدایت است، و دثار[1] او حیاست، و قوام امر او ورع است، و کمال او دین است، و حاصل او عمل خیر است. و از برای هر چیز بنیانی است، بنیان اسلام دوستی اهل بیت است.

وَ قالَ: مَن طَلَبَ رِضىٰ مَخلُوقٍ بِسَخَطِ الخالِقِ، سَلَّطَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيهِ ذلِكَ الْمَخْلُوقَ. [فرمود]: کسی که بیرون شریعت رضایِ مخلوق را بجوید، خداوند به دست همان مخلوق او را کیفر فرماید.

وَ قال: اِنَّ اللهَ خَلَقَ عَبيداً مِن خَلْقِه خَلَقَهُم لِحَوائِجَ النّاسِ يَرْغَبُونَ فى الْمَعْرُوفِ، و يَعُدُّونَ الجودَ مَجداً، وَاللهُ يُحِبُّ مَكارِمَ الأَخلاقِ: همانا خداوند جماعتی را برای اسعاف حوائج مردمان بیافرید، و ایشان در کارهای خیر به رغبت تمامند، و جود و

← برخوردار کردیم و بر ایشان اندوه مخور و بال [تواضع] خویش را فرود آر برای مؤمنان.

۱. دثار: لباسی که روی لباسهای زیرین پوشند برای محافظت از سرما، مثل: عبا و قبا و کت و شلوار.

جودت را مجد و شوکت شمارند، و خداوند اخلاق نیکو را دوست می‌دارد.

وَ قالَ: اِنَّ لِلّهِ عِباداً یَفْزَعَ اِلَیْهُم النّاسُ فی حَوائِجِهم، اُولئکَ هُمُ الامِنُونَ مِن عَذابِ الله یَوْمَ القِیمَةِ. [فرمود]: همانا از برای خدا بندگانی هستند که مردم در اسعاف مطالب خود به نزد ایشان زاری و ضراعت برند، و آن جماعت به اسعاف حاجت ایشان کوشند، و به پاداش این کردار در قیامت آسوده باشند.

و قال: اِنَّ المُؤْمِنَ یَاخُذُ بِاَدَبِ الله، اِذا اَوْسَعَ اللهُ عَلیه اَتَّسَعَ، و اِذا اَمسَکَ عَنهُ اَمسَکَ. [می‌فرماید]: مرد مؤمن بدان سان که خدایش خواسته پذیرای فرمان گردد، و اگر او را سعت عیش کرامت کند نعمت حق را ضایع نگذارد، و اگر کار به سختی افتد از قلّت رزق ملالت نگیرد و قناعت کند.

وَ قالَ: یَأتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ، لا یُبالِی الرَّجُلُ ما تَلَفَ مِن دینِه اِذا سَلِمَت لَهُ دُنیاهُ. [فرمود]: روزگاری بر مردم در می‌آید که مرد چون کار دنیا ساخته کند از تخریب دین باک ندارد.

و قال: اِنَّ اللهَ جَبَلَ قُلُوبَ عِبادِه عَلی حُبِّ مَن اَحسَنَ اِلَیها، وَ بُغْضِ مَن اَساءَ اِلَیها. [فرمود]: خداوند در جبلّت مردم ودیعت نهاده که هر که با ایشان نیکی کند دوست دارند، و آنکه بدی کند دشمن شمارند.

و قال: اِذا فَعَلَتْ اُمَّتی خَمْسَ عَشَرَةَ خَصْلَة، حَلَّ بِها البَلاءُ. فرمود: پانزده خصلت است که اگر امّت من بدان خوی کنند از ملاقات بلا ناگزیر باشند.

عرض کردند: یا رسول آن کدام است؟

قال: إِذا أَکَلُوا الْمَغْنَمَ دُوَلاً، وَالْأَمانَةَ مَغْنَماً، وَالزَّکوٰةَ مَغْرَماً، و أُطاعَ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ، و عَقَّ أُمَّهُ، و خَرَّ صَدیقَهُ، و جَفا أَباهُ، وَارْتَفَعَتِ الْأَصْواتُ فِي الْمَساجِدِ، و أُکْرِمَ الرَّجُلُ مَخافَةَ شَرِّهِ، وکانَ زَعیمُ الْقَوْمِ أَرْذَلَهُمْ، و إِذا لُبِسَ الْحَریرُ و شُرِبَتُ الْخَمْرُ وَاتُّخِذَ الْقِیانُ وَ الْمَعازِفُ و لَعَنَ آخِرُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَها، فَلْیَتَرَقَّبُوا بَعْدَ ذٰلِکَ ثَلاثَ خِصالٍ: ریحاً حَمْراءَ، و مَسْخاً، و قَسْخاً.

فرمود: وقتی که جابران غنایم مسلمین را دست به دست مأخوذ دارند، و در امانت مردم خیانت کنند، و زکوة مال را دریغ دارند، و مرد اطاعت ضجیع[1] خویش کند، و مادر را براند و دوست را زیان برساند، و پدر را پایمال جفا کند، و در مساجد

---

۱. ضجیع: همسر.

بیرون ذکر خداوند بانگها بلند شود، و مرد از بیم گزندش ارجمند گردد، و ناکس‌ترین قوم سیّد قوم آید، و جامه حریر بپوشند و شراب خمر بنوشند و کنیزکان مغنیه و دفوف[۱] حاضر مجلس سازند، و به لعن پیشینیان امت پردازند، این هنگام باید منتظر سه گونه بلا باشند: عرضه دمار[۲] باد احمر[۳] آیند، و از صورتی به صورتی مسخ[۴] شوند، و دست خوش فسخ[۵] آیند.

و قالَ: اَلدُّنیا سِجْنُ المُؤمِنِ وَ جَنَّةَ الْکافِرِ. [فرمود]: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، چه مؤمن را اگر تمامت دنیا به دست شود نسبت به آن جهانش بضاعتی مزجاة است[۶]، و کافر اگر چه به کمال سختی و محنت زیست کند چون با عذاب آن جهانش بر سنجی، دنیا بهشت اوست.

وَ قالَ: یَاتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ یَکُونُ النّاسُ فِیه ذِئاباً فَمَن لَم یَکُن ذِئباً اَکَلَتْهُ الذِّئابُ. [فرمود]: زمانی در می‌رسد که مردمان مانند گرگان باشند، و هر که خوی گرگان ندارد طعمه گرگان گردد.

وَ قالَ: اَقَلُّ ما یَکُونُ فی آخِرِ الزَّمانِ اَخٌ یُوثَقُ بِه وَ دِرْهَمٌ مِن حَلالٍ: کمتر چیزی که در آخرالزّمان به دست شود برادری است که امین باشد یا مالی که حلال باشد.

و قالَ: احْتَرِسُوا مِنَ النّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ و قالَ اِنّما یُدْرَکُ الخَیرُ کُلُّهُ بِالعَقلِ، وَ لا دینَ لِمَنْ لا عَقْلَ لهُ. می‌فرماید: حفظ کنید خود را از مردم به دور اندیشی، و نگران خویش باشید و نیز فرمود: تمامت خیر به پایمردی عقل به دست شود، و آن را که عقل نیست دین نباشد.

وقتی جماعتی در حضرت رسول مردی را به تمامت خصال خیر بستودند، فرمود عقل او چگونه است؟ عرض کردند: یا رسول الله ما او را به تمامت صفات پسنده و اجتهاد در عبادت ستایش کردیم، اینک از عقل او بازپرس فرمائید.

---

۱. دفوف: کسی که کارش دف زدن باشد.
۲. دمار: هلاک.
۳. باد احمر: باد سرخ یعنی بادی که گرد و غبار سرخ به همراه آورد.
۴. مسخ: در لغت به معنی دیگر گونه شدن صورت انسانی است به صورتی قبیح‌تر مثل مسخ انسان به صورت میمون.
۵. فسخ: در لغت به معنی سست گردیدن، کهنه شدن و بی‌خرد شدن، تباه گردیدن و جدا جدا شدن را گویند. و محتمل است که مقصود از فسخ در این حدیث همان نادانستن و بی‌خرد شدن باشد.
۶. مزجاة: ناچیز، کم.

فَقالَ: إنَّ الْأَحْمَقَ يُصيبُ بِحُمْقِهِ أَعْظَمَ مِنْ فُجُورِ الْفاجِرِ، و إنَّما يَرْتَفِعُ الْعِبادُ غَداً في الدَّرَجاتِ، و يَنالُونَ الزُّلْفىٰ مِنْ رَبِّهِمْ عَلىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ. فرمود: احمق به شآمت حمق از فاسق فاجر سبق می‌برد، همانا در قیامت قربت مردم به حضرت یزدان به اندازهٔ عقول ایشان است.

وَ قالَ: قَسَمَ اللهُ العَقْلَ ثَلثَةَ اَجزاءٍ، فَمَن كُنَّ فيه، كَمُلَ عَقْلَهُ، و مَن لَم يَكُن فيهِ فَلا عَقْلَ لَهُ: حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ بِاللهِ، وَ حُسْنُ الطَّاعَةِ لِلهِ، وَ حُسْنُ الصَّبرِ عَلى اَمْرِ اللهِ.

فرمود: خداوند عقل را سه بهره کرد، هر که ادراک این اجزا کرد تکمیل عقل فرمود؛ و اگر نه او را عقل نیست، و آن خدا را نیکو شناختن، و نیکو به طاعت پرداختن، و در امتثال فرمان ساز مصابرت نواختن است.

مردی از نصارای نَجْران در حضرت مدینه حاضر خدمت رسول خدای شد، و او مردی با وقار و حزم[1] و حصافت عقل[2] به نظر می‌رفت، کسی گفت: یا رسول الله این نصرانی مردی عاقل است.

پیغمبر او را زجر فرمود. فَقالَ: مَه اِنَّ العاقِلَ مَنْ وَحَّدَاللهَ، وَ عَمِلَ بِطاعَتِه. فرمود: سخن مکن، عاقل آن کس است که خدای را به یکتائی بستاید، و به طاعتِ خداوند گراید.

و قالَ: اَلْعِلْمُ خَليلُ الْمُؤْمِنِ، وَ الْحِلْمُ وَزيرُهُ، وَ الْعَقْلُ دَليلُهُ، وَ الْعَمَلُ قيمَتُهُ، وَ الصَّبْرُ أَميرُ جُنُودِهِ، وَالرِّفْقُ والِدُهُ، وَ الْبِرُّ أَخُوهُ، وَ النَّسَبُ آدَمُ، وَ الحَسَبُ التَّقْوىٰ، وَ الْمُرُوَّةُ اِصْلاحُ الْمالِ. می‌فرماید: علم دوست مؤمن است، و حلم وزیر اوست، و عقل دلیل او، و عمل بهای اوست، و صبر سپهسالار، و مدارای با خلق پدر، و نیکوئی برادر اوست، و نژاد او با آدم پیوسته است، چون دیگر کسان یعنی به آباء فخر نکند و هنر او پرهیزکاری است و مروّت او انفال مال است.

و قالَ: مَن تَقَدَّمَتْ اِليهِ يَدٌ، كانَ عَلَيهِ مِنَ الحَقِّ اَنْ يُكافىءَ، فَاِن لَم يَفعَلْ فَالثَّناءُ فَاِن لَم يَفْعَل فَقَدْ كَفَرَ النِّعْمَة: آن کس را که احسانی کردند باید به پاداش احسانی کند، اگر این نکند باید ثنائی گوید، و اگر لب از ثنا نیز بسته دارد کفران آن نعمت کرده باشد.

و قالَ: تَصافَحُوا، فَاِنَّ التَّصافُحَ يُذْهِبُ السَّخيمَةَ. می‌فرماید: با برادران دینی مصافحه کنید، چه مصافحه حقد و حسد را از میانه برگیرد.

---

۱. حزم: احتیاط، محافظه‌کاری در امور. ۲. حصافت عقل: استقامت و استحکام آن.

و قال: يُطْبَعُ المُؤْمِنُ عَلى كُلِّ خَصْلَةٍ و لا يُطبَعُ عَلَى الْكِذبِ و لا عَلَى الخِيانَة. [فرمود]: نهاد مؤمن پذیرای هر خوی تواند بود، الّا دروغ زدن و خیانت کردن.

و قال: إنَّ مِنَ الشِّعرِ حَكِماً وَ رَوِىَ حِكْمَةً وَ إنَّ مِنَ البَيانِ سِحْراً. [فرمود]: همانا بعضی از شعر، حکمت است و بعضی از بیان سحر است.

و قال: مِن سَعادَةِ ابنِ آدَمَ اِسْتِخارَتُهُ اللهَ، وَ رِضاهُ بما قَضَى اللهُ. وَ مِن شَقاوَةِ ابنِ آدَمَ تَرْكُهُ اسْتِخارَةَاللهِ، و سَخَطُهُ بِما قَضَى اللهُ. از سعادت فرزند آدم آن است که در امور با خدای استخارت[1] کند، و بدانچه حکم کرد رضا دهد. و از شقاوت فرزند آدم آن است که ترک استخارت کند، و خشم گیرد بدانچه خدای فرمان داده.

و قالَ: النَّدَمَ تَوبَةٌ. [فرمود]: پشیمانی از گناه توبت و انابت است.

و قال: ما آمَنَ بِالقُرآن مِن اسْتَحَلَ حَرامَهُ. [فرمود]: ایمان به قرآن ندارد آن کس که حرام قرآن را حلال شمارد.

و مردی عرض کرد: یا رسول الله مرا وصیّتی فرمای. فقالَ لَهُ: احْفَظِ لسانَکَ. فرمود: زبانت را از بیهوده کشیده بدار.

دیگر بار عرض کرد: مرا وصیّتی فرمای. قالَ: احفظ لِسانَکَ. کرّت سیم عرض کرد: مرا وصیّتی فرما. فقال: وَيْحَک!! و هَل يَكُبُّ النّاسَ عَلى مَناخِرِهُم فى النّارِ؟ إلّا حَصائِدُ السِنَتِهِم. فرمود: وای بر تو، آیا مردم را بروی در آتش می‌اندازد؟ مگر درویده‌های زبانهای ایشان.

و قال: صَنائِعُ الْمَعْرُوفِ تَقِي مَصارِعَ السُّوءِ، وَالصَّدَقَة الْخَفِيَّةُ تُطْفِىءُ غَضَبَ اللهِ، و صِلَةُ الرَّحِمِ زِيادَةٌ في الْعُمْرِ، وكُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ، و أَهْلُ الْمَعْرُوفِ في الدُّنْياهُمْ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ، و أَهْلُ الْمُنْكَرِ في الدُّنْياهُمْ أَهْلُ الْمُنْكَرِ في الْآخِرَةِ، و أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ.

می‌فرماید: کار به معروف کردن وقایهٔ بدیها باشد، و پوشیده انفاق کردن خشم خدای را بنشاند، و خویشاوندان را رعایت کردن زندگانی را دراز کند، تمامت نیکوئی‌ها صدقه در راه خداست، هر که در این جهان نیکوئی کند هم در آن جهان نیکو حال باشد، و هر که در این جهان زشت کردار باشد هم در آخرت نکوهیده روزگار باشد، و اول کس که داخل بهشت شود مرد نیکوکار است.

---

۱. استخاره: طلب خیر نمودن، یعنی از خدا بخواهد که برایش خیر مقدر کند.

و قالَ: إِنَّ اللهَ يُحِبُّ إِذا أَنْعَمَ عَلىٰ عَبْدِهِ أَنْ يَرىٰ أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ، و يُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّباؤُسَ: همانا خداوند دوست دارد چون بنده را نعمت عطا کند آثار نعمت از او دیدار کند، و دشمن می‌دارد اظهار فقر و حاجت را به نزدیک مردم.

و قال: حُسْنُ المسئَلَةِ نِصفُ العِلم، و الرِّفقُ نِصف العَيشِ: نیکوئی پرسش از برای دانش نیم علم است، و مدارای با خَلق نصف عیش است.

و قال: يَهْرَمُ ابنُ آدَم و تَشُبُّ مِنه اثنَتانِ: الحِرصُ وَ الاَمَلُ: پیر می‌شود فرزند آدم و از او دو چیز جوان می‌شود: نخستین حرص، و آن دیگر امل.

و قال: الحَياءُ و الإيمانُ مَقرونانِ جَميعاً: حیا و ایمان شوم و حیاست.

کس که از خدای بترسید خداوندش همه چیز را از او به بیم انداخت، و آن کس که از خدای نترسید خداوندش از هر چیز بیمناک ساخت و کسی که از خدای به رزق اندک رضا داد، خداوند از او به عمل راضی گشت. و آن کس که در طلب حلال از کسبهای پست حیا نکرد در کار معاش سبکبار شد، و فراغت بال و رفاهیّت عیال حاصل کرد، و کسی که از حبّ دنیا زهادت جست خداوند باب حکمت را بر دل او فراز داشت، و زبانش را با بیان حکمت انباز ساخت و چشمش را به زشت و زیبای جهان بینا فرمود و از جهانش به سوی جنان جای بپرداخت.

و قال: اَقیلُوا ذَوِی الهَیئَةِ عَثَراتِهِم: می‌فرماید: معفو دارید لغزشهای مردم بی حیلت و بی‌نگرا را.

وَ قالَ: الزُّهدُ فی الدُّنیا قَصرُ الاَمَلِ، و شُکر کلِّ نِعمَةٍ، وَالوَرَعُ عَنْ کُلِّ ما جَرَّمَهُ اللهُ: زهد در دنیا، کوتاه داشتن تمنّی و شکر نعمای الهی و پرهیزکاری از مناهی است.

و قال: لا تَعمل شَیئاً مِن الخَیرِ رِیاءً و لا تَدَعْهُ حَیاءً. درکار خیر ریا روا مدار، و در امضای امور شرعیه حیا به کار مبند.

و قال: اِنَّما أَخافُ عَلی اُمَّتی ثَلاثاً: شُحّاً مُطاعاً، و هَویً مُتَّبِعاً، و اِماماً ضَلالاً. [فرمود]: بر امّت خود در سه چیز بیمناکم: از بخل و حرصی که مطاع دانند، و هوای نفسی که متابعت کنند، و پیشوای گمراهی که اطاعت نمایند.

و قالَ: مَنْ کَثُرَ هَمُّهُ سَقُمَ بَدَنُهُ، و مَنْ ساءَ خُلْقُهُ عُذِّبَ نَفْسُهُ، و مَنْ لاٰحَی الرِّجالَ ذَهَبَتْ مُرُوَّتُهُ و کَرامَتُهُ. [فرمود]: کسی که اندوهش در کار دنیا فراوان گردد رنجور شود، و کسی که خوی خویش را بد کند خویش را به عذاب افکند، و کسی که مردم را بد گوید و منازعت اندازد مروّت و کرامت از او برخیزد.

و قال: اَلا اِنَّ شَرَّ اُمَّتی الَّذینَ یُکْرَمُونَ مَخافَةَ شَرِّهِم، اَلا و مَن اَکْرَمَهُ النّاس اِتّقاء شَرِّه فَلَیسَ مِنّی: همانا بدترکس از امّتِ من کسی است که مردمش از بیم شرّ اکرام کنند، و کسی را که مردم از خوف شرّ او بزرگ شمارند بیگانه از من است.

و قال: من اَصبَحَ من اُمّتی و هِمَّتَهُ غَیرالله، فَلیسَ مِن اللهِ. و مَن لَم یُهتَّم بِاُمورِ المؤمِنینَ فَلَیسَ مِنهُم، و مَن اَقَرَّ بِالذُّلِّ طائِعاً فَلَیسَ مِنّا اَهل البَیتِ. [می‌فرماید]: هر کس از امّتِ من جز به خدای روی کند بیگانه از خداست، و هر کس در قضایِ حوائجِ مؤمنین اهتمام نکند از مؤمنین بشمار نشود، و کسی که در نزدِ مخلوق خود